



هم اکنون از میان مردم
زبانه می کشند و شما
نیروی خاموش کردنشان
را ندارید...»

«سخنان یکی از رهبران

اعتصابی جنبش اول ماه مه شیکاگو (۱۸۸۰)
در دادگاه - ۴ تن از رهبران این جنبش با رأی
دادگاه سرمایه داران حاکم اعدام شدند.»

به مناسبت اول ماه مه روز کارگر:

کارگران چگونه می توانند

اوضاع را تغییر دهند؟

نظام سرمایه داری وضعیت اقتصادی و سیاسی
خطرناک و فاجعه باری برای کارگران و دیگر
توده های زحمتکش در سراسر جهان به وجود
آورده است. بحران اقتصادی بزرگ و جهانگیر
سرمایه داری که از حدود ۶ سال پیش آغاز شد
به هیچ رو فروکش نکرده است و چشم انداز
برون رفت از بحران حتی در گفتمان
سیاستمداران و ایدئولوژی پردازان بورژوازی،
که در دادن وعده های دروغ و رنگ و لعاب
زدن به اوضاع چیره دستی فراوانی دارند،
کمتر دیده می شود. بزرگترین کشورهای
سرمایه داری با بیکاری انبوه و فزاینده، رکود
اقتصادی، وام های سنگین دولتی و خصوصی
که خطر ورشکستگی مؤسسات عظیم مالی و



شماره ۲۰ - فروردین ۱۳۹۲

نوشته های این شماره:

به مناسبت اول ماه مه روز کارگر: کارگران چگونه می توانند

اوضاع را تغییر دهند؟ ص ۱

لایحه بودجه سال ۹۲ و سهم نهادهای قدرت ص ۱۰

پدیده و تضادهای آن ص ۱۳

سرمایه چیست؟ ص ۲۱

تحلیل مزد حداقل به کارگران انتخاب بد با بدترین انتخاب؟

ص ۳۴

برای ارتقای خیزش ما به یاری همه

جانبه انقلابیان پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

«اگر گمان می کنید با اعدام من می توانید
جنبشی را متوقف سازید که میلیونها زحمتکش
ستمدیده و فقیر و بدبخت بدان چشم دوخته اند و
راه نجاتشان را در آن می بینند، پس همه ما را
اعدام کنید! اما بدانید که فقط روی جرقه
کوچکی پا خواهید گذاشت و پشت سرتان، شعله
ها از همه جا زبانه خواهند کشید. این شعله ها

فروپاشی نظام پولی را در خود می‌پروراند مواجهند. شمار کشورهای که به آستانه ورشکستگی کشیده می‌شوند افزایش می‌یابد و وضع گذران زندگی برای صدها میلیون نفر سخت‌تر و سخت‌تر می‌شود.

«راه حل اقتصادی» طبقه سرمایه‌دار و دولت‌های سرمایه‌داری در این شرایط عبارت است از تشدید باز هم بیشتر استثمار و ستم بر کارگران برای افزایش ارزش اضافی حاصل از کار کارگران، بازپس گرفتن دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی طبقه کارگر، از رده خارج کردن یک رشته بنگاه‌ها و مؤسسات که سودآوری شان را "کافی" نمی‌دانند و بدین سان باز هم افزودن بر خیل بیکاران تا از این طریق زمینه‌های از سرگیری فعالیت برای بزرگترین بنگاه‌ها و یا آنهایی که به دلایل معینی توانایی ادامه حیات دارند آماده شود. بزرگترین قدرت‌های سرمایه‌داری می‌کوشند همین‌الگو را بر تمام کشورها تحمیل کنند.

«راه حل سیاسی» طبقه سرمایه‌دار و دولت‌های سرمایه‌داری تلاش برای تثبیت و تداوم سلطه سیاسی استثمارگران، به اطاعت درآوردن کارگران و دیگر زحمتکشان، سرکوب و یا منحرف کردن جنبش‌های آنان است. آنان همین سیاست را در عرصه بین‌المللی و جهانی نیز به عمل درمی‌آورند: تجاوز نظامی، سرکوب جنبش‌های آزادی

خواهانه و استقلال طلبانه و تحمیل سیاست بزرگترین قدرت‌های سرمایه‌داری با استفاده از اهرم‌های اقتصادی و سیاسی؛ ایجاد بلوک‌ها به نفع این یا آن قدرت؛ تحمیل مقررات خود از طریق نهادهای بین‌المللی بر جهان.

سرمایه‌داری ایران و رژیم جمهوری اسلامی در زمینه اقتصاد و سیاست همین‌الگوها را که در بالا ذکر شد به کار می‌بندند با این تفاوت که در عرصه سیاسی، ارتجاع و سرکوبی به مراتب شدیدتر و مخرب‌تر از بیشتر رژیم‌های سرمایه‌داری معاصر به کار می‌بندند و در عرصه اقتصادی نیز نه تنها قدرت مانور کمتری نسبت به هم‌قطاران خود دارند، و بنابراین تکیه اساسی شان بر فشار داخلی است، بلکه علاوه بر آن به علت عقب ماندگی ساختاری اقتصاد ایران چشم انداز برون‌رفت از بحران در ایران حتی دورتر است. البته حتی برون‌رفت از بحران الزاما به معنی بهبود وضع کارگران نیست.

در چنین وضعیتی طبقه کارگر چگونه می‌تواند بر اوضاع تأثیر بگذارد، چگونه می‌تواند شرایط زیست و مبارزه خود را بهبود بخشد و چگونه می‌تواند برای رهایی از استثمار، نظام کار مزدی و به طور کلی نظام طبقاتی عمل کند؟

نخستین نتیجه‌ای که از این وضعیت می‌توان گرفت این است که طبقه کارگر نمی‌تواند و

نباید هیچ گونه اعتمادی به رژیم جمهوری اسلامی و نیز به نیروهای بورژوائی خارج از رژیم داشته باشد.

راه حلی که در شرایط کنونی می تواند بهبودی در وضعیت طبقه کارگر از نظر سیاسی و اقتصادی فراهم کند هیچ نزدیکی ای با به اصطلاح راه حل های رژیم که می کوشد از یک سو نتور انتخابات رسوی خود را گرم کند و از سوی دیگر زمینه را برای حل یا تخفیف تضادهای داخلی اش (جنگ دزدان بر سر تقسیم غنایم) و درگیری هایش با امپریالیسم آمریکا و متحدانش فراهم سازد، ندارد. به همین طریق راه حل طبقه کارگر نمی تواند هیچ قرابتی با راه حل های بورژواهای اپوزیسیون داشته باشد که هدفشان دست یابی به قدرت سیاسی از طریق سوارشدن بر جنبش اعتراضی مردم و یا از طریق تکیه بر قدرت های امپریالیستی است. اپوزیسیون های بورژوائی رژیم در این راه به عوام فریبی می پردازند و گاه دغلکارانه از خواست های کارگران و غیره حرف می زنند.

ویژگی وضعیت کنونی ایران ترکیب بحران اقتصادی عمیق با بحران سیاسی حکومتی است. بحران سیاسی کنونی ایران راه حل قطعی ندارد. این بحران تا آنجا که به کارگران و زحمتکشان مربوط می شود تنها با تبدیل شدن به بحرانی انقلابی و از این رو با انقلابی وسیع و کارگری می تواند به راه حل مطابق منافع

کارگران بیانجامد. البته هر بحران سیاسی به بحران انقلابی تبدیل نمی شود و هر بحران انقلابی به انقلاب تکامل نمی یابد و هر انقلابی به پیروزی نمی رسد. برای تبدیل بحران سیاسی کنونی به بحران انقلابی و تکامل آن به انقلاب، شرایطی لازم اند که برخی از مهم ترین آنها چنین اند:

- باید طبقه انقلابی، طبقه کارگر، با سیاست مستقل خود و با سازمان های مستقل خود وارد عمل، به ویژه وارد میدان مبارزه سیاسی شود. تا هنگامی که این طبقه وارد مبارزه سیاسی مستقل خود نشود، امید تغییر و تحول بحران سیاسی به بحران انقلابی نیست.

- باید این طبقه بتواند وسیع ترین توده ها را به گرد خواست هایی که بیانگر منافع مشترک آنها است متحد کند.

- باید این طبقه آگاهی و چشم انداز روشنی از اهداف انقلاب آینده داشته باشد و این آگاهی و چشم انداز و راه دست یابی بدان را به توده های وسیع مردم نشان دهد.

چشم انداز مطلوب آینده و راه حل انقلابی بحران سیاسی کنونی، که می تواند این چشم انداز را تحقق بخشد، بر موارد زیر متکی اند:

- شرط مقدم آزادی توده های مردم، یعنی طبقه کارگر و زحمتکشان، سرنگونی رژیم ضد دموکراتیک و ضد کارگری جمهوری اسلامی است.

بالای سر مردم و ارتش دائمی جدا از مردم است. در این جمهوری توده های مردم با ارگان های منتخب خود و با دخالت برنامه ریزی شده، مستمر و روزانه در همه امور سیاسی، اداری، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، جامعه را اداره می کنند. در چنین شرایطی است که مبارزه طبقاتی برای برانداختن ریشه ای نظام سرمایه داری به بهترین صورت فراهم می شود و گذار به سوسیالیسم آسان تر انجام می گیرد.

بررسی دقیق جنبش ها و اعتراضات توده های مردم در طول سی و چند سال حاکمیت جمهوری اسلامی نشان می دهد که امر آزادی خواهی و دموکراسی یکی از ستون های اصلی مبارزات توده های مردم است. این امر نه چیزی گذرا و موردی، بلکه امری با ثبات و دائمی است، که از ماهیت استبدادی دولت دینی حاکم و بازمانده های ارتجاعی نظام های کهن، به ویژه در زمینه های حقوقی، سیاسی و فرهنگی ناشی می شود.

یک علت بنیادی دیگر این امر، ماهیت ارتجاعی طبقه سرمایه دار است، که در دوره کنونی، و به ویژه در ایران، اساساً با سرکوب پلیسی و نظامی و با تکیه بر نهادهای کهن و مبارزه پیگیر با دموکراسی قادر به حکومت است.

مبارزه برای آزادی های سیاسی و مدنی، مبارزه برای حق تشکل، تحزب و اعتصاب،

• در سرنگونی این رژیم، آزادی واقعی توده های مردم به دست نخواهد آمد مگر آنکه نظام سیاسی ای استقرار یابد که شرایط و امکان پیشروی به سوی سوسیالیسم و جامعه ای فارغ از استثمار را فراهم کند.

• نظام سیاسی مطلوبی که مساعدترین شرایط را برای برانداختن سلطه سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم فراهم می کند جمهوری دموکراتیک شورائی است.

• جمهوری دموکراتیک شورائی نوعی دولت کارگری است که در آن شوراهای مسلح کارگران، دهقانان و شوراهای دیگر زحمتکشان شهر و روستا، ارگان های دولتی را تشکیل می دهند.

• این شوراها که منتخب کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان شهر و روستا هستند باید در برابر آنان پاسخگو و هر زمان که انتخاب کنندگان اراده کنند قابل عزل و تعویض باشند.

• حقوق و مزایای مقامات جمهوری دموکراتیک شورائی نباید از حقوق و مزایای متوسط کارگران ماهر تجاوز کند.

• جمهوری دموکراتیک شورائی بیانگر درهم شکستن و انحلال دستگاه اداری و نظامی دولت حاکم، برانداختن دیوانسالاری جدا از مردم و

مبارزه برای برابری حقوقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زن و مرد، مبارزه برای برابری ملت های ساکن ایران و حق آنها در تعیین سرنوشت خود، مبارزه برای جدائی دین از دولت و آموزش و لغو امتیازات روحانیت، مبارزه با نظامی گری و شوینیسم، مبارزه برای استقلال سیاسی و غیره، همگی ماهیت دموکراتیک دارند و هیچ کس نمی تواند نه منکر ماهیت دموکراتیک آنها شود و نه منکر این واقعیت که این مبارزات بخشی مهم و دائمی از مبارزات سی سال اخیر در ایران بوده اند.

یک مؤلفه دیگر بسیار بزرگ و مهم مبارزات سی و چند سال اخیر، مبارزه طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار است. منظور از طبقه کارگر همه کارکنان یدی و فکری فاقد وسائل تولید اند که نیروی کار خود را به صاحبان وسائل تولید در مقابل مزد عرضه می کنند؛ و منظور از طبقه سرمایه دار نه تنها سرمایه داران خصوصی، بلکه همچنین دیوانسالاران دولتی و مذهبی اند، که اداره مؤسسات تولیدی، بازرگانی و مالی را، که تنها ظاهراً متعلق به عموم مردم است، در دست دارند، و از آن مؤسسات و ثروت های تولید شده یا به گردش در آمده در آنها، برای همین قشر، یعنی بورژوازی بوروکرات و نظامی و نزدیکان شان سودجویی می کنند.

مبارزات کارگران برای حق تشکل، حق اعتصاب، آزادی راه پیمائی و تحصن، منع اخراج از کار، تعیین حداقل مزد با نظر نمایندگان کارگران، مبارزه با بستن کارخانه ها، بیمه بیکاری برای کارگران بیکار و همه جویندگان کار، پرداخت به موقع مزد، منع کار کودکان، برابری مزد زنان با مردان در مقابل کار یکسان و غیره و غیره، همگی بخشی از این مبارزه اند. مبارزه کارگران با سرمایه داران یک ستون اصلی دیگر در مبارزات سی سال اخیر است.

با آنکه کارگران در مبارزات دموکراتیک عمومی شرکت دارند، اما هنوز در این مبارزات با سیاست خود و با سازمان های ویژه خود وارد نشده اند. نبود یا ضعف مبارزه سیاسی طبقه کارگر و نبود یا ضعف سازمان های سیاسی و سندیکائی طبقه کارگر یکی از بزرگترین نقاط ضعف جنبش در سی سال اخیر بوده است.

ما برآنیم که هیچ یک از این دو ستون اصلی مبارزه، یعنی مبارزه دموکراتیک عمومی و مبارزه کارگران با سرمایه داران را نباید نادیده گرفت یا از نظر دور داشت. این دو مبارزه نه تنها نافی هم نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند و تقویت هر یک موجب تقویت دیگری است.

محورهای اصلی مبارزاتی که باید مبنای همکاری و اتحاد عمل نیروهای چپ انقلابی قرار گیرند:

مبارزه برای حقوق و آزادی های سیاسی عمومی

- آزادی نامحدود عقیده، بیان، قلم، مطبوعات، رسانه ها و وسایل ارتباط جمعی.
- آزادی گردهمائی، تظاهرات، راه پیمائی، تحصن و اعتصاب.
- آزادی تحزب.
- آزادی اتحادیه ها و انجمن ها.
- آزادی فوری زندانیان سیاسی و عقیدتی.
- ممنوعیت سانسور مطبوعات و رسانه های جمعی.
- مصونیت محل سکونت و کار اشخاص از تعرضات.
- آزادی انتخاب شغل، محل اقامت و مسافرت.
- ممنوعیت کنترل نامه ها، بسته های پستی، مکالمات تلفنی، پیام های الکترونیکی و دیگر وسایل ارتباطات خصوصی اشخاص و سازمان ها.
- برابری حقوقی همه شهروندان و رفع هرگونه تبعیض جنسی، مذهبی، ملی و قومی، نژادی و غیره در محیط کار، شرایط استخدام، مزد و تصدی مسئولیت ها و در رابطه با نهادهای دولتی و خصوصی.

بدین سان از دیدگاه ما محورهای زیر می توانند و باید محل مبارزات طبقه کارگر و طرفداران آزادی پرولتاریا باشند:

• مبارزه برای حقوق و آزادی های سیاسی عمومی

- مبارزه برای خواست های فوری اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر
- مبارزه برای حقوق زنان
- مبارزه برای به رسمیت شناختن حق ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خود
- سیاست خارجی
- مسئله ارضی و دهقانی

ما محتوای اساسی هریک از محورهای فوق را در زیر ذکر می کنیم و آنها را مبنای مبارزه روزانه خود برای دست یابی به اهدافی که در بالا ذکر شدند می دانیم. برای تقویت این مبارزات و برای اینکه طبقه کارگر یا دست کم کارگران آگاه بتوانند بر روند مبارزات آتی اثر بگذارند خواستار مبارزه مشترک و همکاری با تمام نیروهای طرفدار آزادی طبقه کارگر هستیم و خاطرنشان می کنیم که اکثر این خواست ها تاکنون از سوی همه نیروهای کمونیست و انقلابی مطرح شده اند و از این رو آنها یا بخشی از آنها را زمینه ای برای همکاری وسیع نیروهای انقلابی می دانیم.

□ ممنوعیت هر نوع شکنجه جسمی و روحی، و تهدید برای اقرار گرفتن یا مجبور کردن به اعترافات و مصاحبه های تلویزیونی.

□ لغو مجازات اعدام و هرگونه مجازات وحشیانه و قرون وسطائی مانند سنگسار، قطع یا ناقص کردن اعضای بدن، شلاق زدن و غیره.

□ مبارزه با سیاست های اصلاح طلبانه (مذهبی و غیر مذهبی) که می کوشند مردم را همچنان زیر یوغ قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی نگه دارند و به طور کلی مبارزه با همه خطوط سیاسی ای که در خدمت پیشبرد اهداف بورژوازی لیبرال و سرکردگی بورژوازی از هر جناح آیند.

مبارزه برای خواست های فوری اقتصادی و

اجتماعی طبقه کارگر

□ به رسمیت شناختن حق تشکل های مستقل کارگری (مستقل از دولت و همه نهادهای حکومتی، کارفرمایان، احزاب سیاسی و نهادهای مذهبی) در همه رشته های فعالیت اقتصادی، اجتماعی، اداری، فرهنگی و غیره.

□ حق شرکت و دخالت سازمان های مستقل کارگری در تدوین قانون کار.

□ به رسمیت شناختن حق انعقاد پیمان های جمعی کار بین کارگران و کارفرمایان.

□ برقراری بازرسی کارگری مرکب از نمایندگان منتخب کارگران با حقوق و اختیارات

□ جدائی دین از دولت، حکومت و آموزش و پرورش؛ قطع کمک های دولتی به نهادهای دینی؛ لغو امتیازات سیاسی، حقوقی، اجتماعی و اقتصادی روحانیت.

□ عدم دخالت دولت در زندگی خصوصی افراد.

□ مبارزه با وجود دادگاه های اختصاصی (مانند دادگاه نظامی، دادگاه انقلاب، دادگاه ویژه روحانیت و غیره).

□ ممنوعیت دستگیری و زندانی کردن اشخاص بدون حکم کتبی دادستان.

□ ممنوعیت دخالت هرگونه نیروی نظامی و سرکوبگر- پاسداران، نیروهای انتظامی و امنیتی، بسیجی ها و مأموران شخصی پوش و اوباش اجیر شده یا تحریک شده - در تظاهرات و اعتراضات مردم.

□ ممنوعیت دخالت هر نیروی نظامی و سرکوبگر در محیط کارخانه ها، دانشگاه ها، مدارس و غیره.

□ معرفی و محاکمه همه آمران و عاملان سرکوب، کشتارها، ضرب و شتم، و دستگیری ها در اعتراضات توده های مردم.

□ علنی بودن دادگاه ها با حضور هیئت منصفه.

□ حق دفاع آزاد متهم و وکیل مدافع او و حق دسترسی کامل آنان به پرونده و مدارک اتهام.

□ مرخصی زایمان به میزان حداقل ۴ ماه با حقوق و مزایای کامل برای زنان کارگر شاغل یا بیکار؛ تقبل همه هزینه های مراقبت و درمان پیش و پس از زایمان توسط سازمان بیمه های اجتماعی.

□ تضمین پرداخت مزد کارگران در پایان هر ماه برای کاری که انجام داده اند، توسط دولت، در صورتی که کارفرما به هر دلیل از پرداخت آن شانه خالی کند.

□ ممنوعیت بستن کارخانه ها توسط کارفرمایان بدون تأیید اتحادیه های کارگری یا دیگر سازمان های منتخب کارگران.

□ ممنوعیت اخراج کارگران توسط کارفرمایان بدون تأیید اتحادیه های کارگری یا دیگر سازمان های منتخب کارگران.

□ بازگشت فوری کارگرانی که به علت مبارزه برای خواست های کارگری زندانی و اخراج شده اند به کار خود؛ رفع اتهام و منع تعقیب آنها و پرداخت حقوق و مزایای مدتی که از کار برکنار شده بودند.

□ آموزش رایگان در تمام سطوح برای همه؛ آموزش اجباری تا سن ۱۶ سالگی برای همه کودکان و نوجوانان دختر و پسر؛ تأمین رایگان کتاب ها و وسایل درسی؛ تأمین دست کم یک وعده غذا برای دانش آموزان.

□ ترکیب تئوری و عمل در تمام رشته ها و مقاطع تحصیلی.

کافی برای نظارت بر شرایط کار در همه مؤسساتی که در آنها کار مزدی انجام می شود.

□ برقراری حداقل ۴۰ ساعت کار و دو روز متوالی استراحت در هفته، و حداقل یک ماه مرخصی در سال با حقوق و مزایای کامل، برای کارگران مزدی.

□ تعیین حداقل مزد براساس هزینه متوسط خانوار شهری (بر طبق آمار بودجه خانوار) و افزایش آن به نسبت تورم و بارآوری اجتماعی کار با تأیید نمایندگان منتخب کارگران.

□ ممنوعیت کار کودکان و نوجوانان کمتر از ۱۶ سال و محدود کردن کار کارگران ۱۶ تا ۱۸ ساله به حداکثر ۴ ساعت کار در روز.

□ حق بیمه عمومی بیکاری برای کارگران بیکار و همه جویندگان کار.

□ بیمه درمان

□ تعطیل رسمی و با حقوق روز اول ماه مه در همه مؤسساتی که کارگران مزدی در آنها به کار اشتغال دارند.

□ حق بازنشستگی کارگران پس از حداکثر سی سال کار یا شصت سال سن بر مبنای بالاترین حقوق دریافتی؛ افزایش سالانه حقوق آنان به نسبت افزایش مزد کارگران شاغل؛ کاهش میزان حداکثر سنوات کار و یا سن بازنشستگی در مشاغل دشوار و خطرناک؛ تعیین این امور در صلاحیت اتحادیه های کارگری مستقل و دیگر ارگان های منتخب کارگران است.

□ بیمه درمانی رایگان برای همه کسانی که تحصیل می کنند.

□ مبارزه برای تأمین مسکن مناسب برای همه.

مبارزه برای حقوق زنان

□ لغو تمام قوانین و مقرراتی که زنان را از نظر حقوقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در وضعیتی فروتر از مردان قرار می دهند.

□ لغو حجاب اجباری و احترام به آزادی در انتخاب پوشش.

□ ممنوعیت چند همسری و عقد موقت (صیغه).

□ برابری زنان با مردان در زمینه نگهداری و تربیت فرزندان و همه امور و تصمیمات مربوط به زندگی خانوادگی.

□ حق ارث برابر برای زن و شوهر و فرزندان دختر و پسر.

□ حق برابر زنان با مردان در جدائی و طلاق.

□ ممنوعیت ازدواج زیر ۱۸ سالگی و حق تمام افراد بالغ (۱۸ سال تمام یا بیشتر) در انتخاب همسر یا شریک زندگی بدون هیچ گونه منع و محدودیت از نظر دینی، ملی، نژادی و غیره.

□ لغو وابستگی های قانونی زن به شوهر.

□ حق انحصاری تصمیم گیری زنان برای سقط جنین خود و رایگان بودن آن.

□ لغو همه تبعیضاتی که مانع دسترسی زنان به مشاغل گوناگون، مسئولیت های سیاسی،

قضائی، اداری، فعالیت های علمی، فرهنگی، فنی، هنری، ورزشی و خدمات اجتماعی اند.

□ مزد برابر زنان کارگر و حقوق بگیر با مردان در مقابل کار یکسان.

□ پشتیبانی از مبارزات زنان، به ویژه زنان کارگر، در مبارزاتشان برای دست یابی به آزادی و برابری حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با مردان.

مبارزه برای به رسمیت شناختن حق ملل

ساکنان ایران در تعیین سرنوشت خود و حمایت

از مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی

توده ها

□ برابری حقوقی و سیاسی همه ملت های ساکن ایران و حق آنها در تعیین سرنوشت خود.

□ مبارزه با تمام سیاست هایی که به گونه ای زمینه نژادپرستی، برتری ملتی بر ملت دیگر و یا عظمت طلبی و برتری جوئی را فراهم می سازند یا تقویت می کنند.

□ لغو زبان رسمی و به رسمیت شناختن زبان ملت های ساکن ایران در حوزه های اداری، قضائی و آموزشی.

□ مبارزه با نظامی گری رژیم و همه اشکال بروز و تحکیم آن.

سیاست خارجی

□ ممنوعیت دیپلماسی سرّی.

□ افشای قراردادهای ارتجاعی و امپریالیستی.

□ مبارزه با سیاست های امپریالیسم به ویژه در منطقه خاورمیانه و ایران.

□ پشتیبانی از مبارزات طبقه کارگر به ضد سرمایه داران، دولت های سرمایه داری و نظام سرمایه داری در سراسر جهان.

□ پشتیبانی از مبارزات دموکراتیک و انقلابی توده های مردم همه کشورها به ضد امپریالیسم و دیگر نیروهای ارتجاعی؛ افشای عبارت پردازی های به اصطلاح ضد امپریالیستی نیروهای ارتجاعی و به طور مشخص رژیم جمهوری اسلامی که از آن برای فریب مردم، سرکوب مخالفان و پیشبرد سیاست های ارتجاعی خود در داخل و خارج بهره برداری می کنند.

□ مبارزه با جنگ های تجاوزگرانه و سلطه طلبانه و به طور مشخص تجاوزهای نظامی امپریالیسم آمریکا و متحدانش در منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی.

□ مبارزه با خطوط سیاسی شوونیستی، ناسیونالیستی و نژاد پرستانه در درون و بیرون جنبش کارگری.

مسئله ارضی و دهقانی

□ ملی کردن زمین و منابع طبیعی: همه زمین های کشور و منابع طبیعی روی زمینی و زیر زمینی در ایران باید در مالکیت جامعه باشد؛ حق بهره برداری از زمین های کشاورزی در اختیار همه کسانی قرار گیرد که به طور مستقیم روی زمین کار می کنند؛ تولید تعاونی

مولدان مستقیم در این عرصه ها به رسمیت شناخته شود و زیر حمایت دولت کارگری باشد.

□ پشتیبانی از مصادره زمین زمینداران بزرگ توسط دهقانان زحمتکش.

□ حمایت از خواست های دهقانان زحمتکش برای بهبود زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شان، و کمک بی دریغ به مبارزات انقلابی آنان با دولت، زمینداران و سرمایه داران.

زنده باد اول ماه روز جهانی کارگران

زنده باد آزادی و سوسیالیسم

جمعی از کمونیست های ایران (آدرخش)

لایحه بودجه سال ۹۲

و سهم نهادهای قدرت

شیده رخ فروز

در حالی که فقط کمی بیش از دو ماه تا انتخابات ریاست جمهوری باقی مانده، مناقشه، جنجال و مانورهای جناح ها و دستجات درونی رژیم بر سر دستیابی به این منصب، بازار گرمی در میان رسانه ها، مطبوعات و مجامع وابسته به آنها ایجاد نموده است. تضاد بین جناح ها بر سر دستیابی به سلطه اقتصادی - سیاسی و نشستن بر سر خوان یغمای ثروت و امکانات عظیم جامعه، بدست آوردن کرسی ریاست جمهوری و نیز مجلس را در انتخابات رژیم

وسوسه انگیز می سازد. نگاهی به لایحه بودجه سال ۹۲ و میزان اعتبارات اختصاص یافته به نهادها و مراکز مختلف رژیم این مسئله را روشن تر می کند. مقایسه بودجه این نهادها در سال ۹۱ و ۹۲ از افزایش ۸۰ درصدی بودجه نهاد ریاست جمهوری در سال ۹۲ حکایت دارد:

نام دستگاه	اعتبار مصوب طبق قانون بودجه سال ۹۱ (میلیارد تومان)	اعتبار پیشنهادی در لایحه بودجه سال ۹۲ (میلیارد تومان)	درصد تغییر اعتبارات دستگاه ها در لایحه بودجه سال ۹۲ نسبت به قانون بودجه ۹۱
نهاد ریاست جمهوری	۳۷۵,۲	۶۸۲,۴	+۸۲
مجمع تشخیص مصلحت	۳۴,۴	۲۸,۷	-۱۷
مجلس شورای اسلامی	۳۹۵,۲	۱۷۶,۹	-۵۵
مرکز پژوهشهای مجلس	۱۰,۶	۶,۷	-۳۷
دیوان محاسبات کشور	۱۲۲,۸	۹۹,۸	-۱۹
شورای نگهبان	۴۷,۹	۲۵,۳	-۴۷
دبیرخانه مجلس خبرگان	۳,۳	۲,۸	-۱۵
دیوان عدالت اداری	۲۶,۱	۲۰,۸	-۲۰
سازمان بازرسی کل کشور	۵۱,۹	۴۰,۳	-۲۲

روزنامه آفتاب - ۹۱/۱۲/۱۵»

این گزارش می افزاید: «دولت در لایحه بودجه سال ۱۳۹۲ خواستار افزایش ۸۰ درصدی

بودجه نهاد ریاست جمهوری شده است، در عین حال بودجه دستگاه های خارج از دولت به شدت کاهش یافته است. بودجه نهاد ریاست جمهوری و زیرمجموعه های آن در قانون بودجه امسال ۳۷۵ میلیارد تومان تصویب شده است. اما در حالی که کل سقف بودجه جاری دولت در لایحه سال آینده نسبت به سال جاری ۲۰ درصد افزایش یافته، افزایش اعتبارات نهاد ریاست جمهوری به ۶۸۲ میلیارد تومان، (رشد ۸۰ درصدی نسبت به رقم امسال) قابل تأمل است. در يك رویکرد عادلانه انتظار می رفت اگر دولت قصد دارد چنین رشد چشمگیری در بودجه نهاد ریاست جمهوری اعمال کند، بودجه سایر دستگاه ها را هم به همین میزان افزایش دهد. اما دولت در لایحه بودجه نه تنها این کار را نکرده، بلکه اعتبارات نهادهای مهمی را کاهش داده است. ... دولت همچنین بودجه دستگاه های خارج از قوه مجریه همچون دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، مجلس شورای اسلامی، مرکز پژوهش های مجلس، دیوان محاسبات، شورای نگهبان و ... را کاهش داده است.» (همانجا)

در تشریح اهمیت افزایش بودجه این نهاد که خود از هم اکنون به محل درگیری جدیدی بین سایر نهادها و جناح های با نفوذ در آنها تبدیل شده است، به نقل قول زیر می پردازیم: «علی پناهی (معاون دفتر مطالعات برنامه و بودجه مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی) در

مقاله ای زیر عنوان چالش ها و چشم اندازهای لایحه بودجه ۱۳۸۷ می نویسد: «ویژگی دیگر بودجه این است که بودجه ابزار اعمال حاکمیت است به همین دلیل محل نزاع قوای مختلف است این لایحه این ابزار را خیلی قدرتمند در اختیارمدیر اجرائی قرار داده یعنی قوه مجریه. الان با این بودجه رئیس جمهوری اقتدار کامل بر کل مسائل مالی کشور دارد. مثلاً همه اعتبارات نهادهای مذهبی زیر نظر نهاد ریاست جمهوری است، ۲۳ تا ردیف مربوط به سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه زیر نظر نهاد ریاست جمهوری آمده که جمع آنها می شود ۳۲۰۰ میلیارد تومان.» *

استفاده از ابزار قدرتمند بودجه در مجلس و توسط نمایندگان به نوعی «کاسبی برخی نمایندگان با بودجه کشور» تبدیل شده است: «در حالی که نمایندگان مجلس پس از سوگند خوردن به قرآن کریم و تأیید اعتبارنامه آنان، نماینده ملت ایران به شمار می روند و باید بنا به سوگندی که در محضر ملت ادا نموده اند، منافع ملی را بر ذهنیت ها و خواست های شخصی برتری دهند، برخی از آنان در نشست های غیر رسمی با برخی اشخاص حقیقی و حقوقی در ازای به دست آوردن برخی منافع غیر ملی و تحقق خواسته های شخصی، حاضر شده اند تا مبالغ مد نظر این افراد را در بودجه سال آینده محقق کنند! سال گذشته، در حالی که تخصیص بودجه هایی همچون بودجه دارویی

کشور و هزینه های جاری دولت برای تأمین منابع پرداخت حقوق کارمندان دچار چالش شد، در صحن مجلس حتی برای بازسازی مسجد جامع حوزه انتخابیه یکی از اعضای مؤثر کمیسیون بودجه ردیف خاص تعریف شد و امسال هم گویا بناست چنین داستان هایی در هنگام تصویب بودجه به اجرا درآید!» (تابناک)

درگیری و اعتراض سایر نهادها و مراکز به دولت پیرامون بودجه و داشتن اختیار نظارت و تصمیم گیری بر درآمدها و هزینه های دولتی از سوی آنان، بیش از همه صدای مجلسیان را که دیگر تاب تحمل خود را از آزادی عمل دولت، از دست داده اند، درآورده است: «...»

بنابراین دلیل ندارد وقتی اعتماد کامل نداریم قانونی را مصوب کنیم که در همان ابتدا می دانیم دولت براساس نظر و خواست خودش عمل می کند نه براساس مصوبات مجلس. ... در سال های گذشته دیدیم که ماده ۲۹ ص ۴۴ به هیچ وجه رعایت نشده است. تمام واگذاری هایی که شده درآمدها به جای اینکه صرف توسعه زیر ساخت های مناطق محروم، تکمیل پروژه های ناتمام، تقویت تعاونیها، تقویت افراد تحت پوشش کمیته امداد بشود، صرف تأمین هزینه های جاری دولت شده است. امسال هم به نظر می رسد یکی از چالش های اساسی باز همین باشد. یا اینکه دولت در بحث واگذاری ها دست خود را باز گذاشته تا آزادی عمل داشته باشد هر طرحی را شروع کند و هر مقدار

زحمتکشان بین خود، درباره چگونگی دست یابی به منابع و فرصت های اقتصادی و وسایل حقوقی و اداری این استثمار و شرایط عمومی تداوم استثمار تصمیم می گیرند و بر سر آنها وارد جدال، درگیری و یازد و بند می گردند.

آنچه در پس تصویب لایحه بودجه ۹۲ و جدال های پیرامون آن جریان دارد، افزایش نرخ تورم و کاهش بودجه عمرانی (همانطور که خود کارشناسان وابسته به رژیم نیز هشدار داده اند)، گسترش رکود در اقتصاد و تداوم شرایط رکود - تورمی، و باز هم بیکاری و فقر فزاینده کارگران و زحمتکشان است.

* نقل از مقاله «بورژوازی ایران و داوهای اقتصادی و سیاسی مجلس هشتم» نوشته سهراب شباهنگ.

پدیده و تضادهای آن

بهر روز فرهیخته

فروردین ۱۳۹۲

مارکس در کتاب سرمایه می گوید: «ثروت جوامعی که تولید سرمایه داری بر آنها حاکم است، چون "توده عظیمی از کالاها" جلوه می کند؛ کالای منفرد شکل ابتدایی آن ثروت به شمار می رود. بنابراین، کاوش خود را با تحلیل کالا آغاز می کنیم.» * یا در مثالی دیگر، می دانیم که: همه موجودات زنده از مواد آلبومینی تشکیل شده اند. اگر حوزه

هزینه تخصیص دهد. ما معتقدیم اگر این شکل آزادی عمل به دولت داده شود وقت گذاشتن مجلس برای بررسی و نظارت معنا ندارد. برای چه بیاییم کد ردیف بودجه تعیین کنیم و برای هر کدام سقف بگذاریم. بیاییم يك باره به صورت گتره ای بگوییم هر جا هر چی دلت می خواهد هزینه کن. این هم یکی دیگر از محل های چالش است.» (عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس - آفتاب ۹۱/۱۲/۱۴)

موضوع خصوصی سازی ها یا به اصطلاح چارچوب قانونی اجرای سیاست های اصل ۴۴ قانون اساسی، برای گروه های مختلف طبقه حاکم در زمینه چگونگی این خصوصی کردن ها و قوانین و مقررات مربوط بدانها همواره بسیار مهم بوده است. افزون بر این، تصمیم گیری ها و نظارت مجلس در مورد اهداف بودجه و تخصیص اقلام مختلف آن، تصویب قوانین و مقررات مربوط به بورس و سرمایه گذاری خارجی، سیاست واردات و صادرات، ساختار و نقش بانک ها و صندوق های قرض الحسنه، صندوق های بیمه و بازنشستگی و مانند آن، حساب ذخیره ارزی و چگونگی مصرف درآمدهای نفتی، یارانه ها و غیره اهمیت زیاد و ربط مستقیم و زنده ای با منافع اقتصادی و سیاسی سرمایه داران و زمینداران دارند. مجلس یکی از عرصه هائی است که در آن گروه های مختلف سرمایه دار و زمیندار در مورد تقسیم ثمره استثمار کار کارگران و

پدیده و تضاد

من به مجموعه ای از تضادها که در رابطه با هم یک کل واحد تشکیل می دهند پدیده می گویم. تضاد، تقسیم درونی ذاتی یک چیز به دو چیزی است که این دو چیز همچون قطب های متقابل در تضاد و مبارزه ای مطلق با هم اند و تا هنگامی که در دو قطب متقابل با هم مبارزه می کنند همچون یک چیز نمودار می گردند. از نموداری دو قطب درونی ذاتی. در مبارزه با هم، به عنوان وحدت اضداد نام برده می شود. در مبارزه دو قطب تضاد، یک قطب نقش فعال دارد و سرنوشت روند تغییرات آن تضاد را تعیین می کند و قطب دیگر در مبارزه منفعل با قطب فعال است و از تغییراتی که قطب فعال در تضاد ایجاد می کند پیروی می نماید. نقش قطب های فعال و منفعل تضاد تحت شرایط و علل معین برعکس می گردد یعنی آن قطبی که فعال بود به قطب منفعل و آنکه منفعل بود به قطب فعال مبدل می گردد. موازنه و تعادل مبارزه بین دو قطب تضاد امری بسیار ناپایدار و گذراست.

از آنجا که همه چیز در جهان مادی به شکل پدیده ها وجود دارند، بنابراین مفهوم چیز و پدیده یکی است؛ از این رو تقسیم درونی ذاتی یک چیز به دو چیز به طور کامل در مورد پدیده نیز صادق است. بنابراین پدیده نه تنها

بررسی را کل جهان مادی در نظر بگیریم می بینیم که هستی، طبیعت، جوامع و انعکاس هایشان همچون توده بی پایانی از پدیده ها جلوه گر می شوند.

من پدیده ها را به عنوان نمودها در برابر اشیای فی نفسه قرار نمی دهم، بلکه آنها را به عنوان توده کنکرت بی پایان ماده که کل دنیای مادی (هستی، طبیعت، جوامع و انعکاس هایشان) از آنها تشکیل شده اند، می دانم. به عبارت دیگر پدیده را معادل شیء به مفهوم فلسفی آن یعنی وحدت امکان و واقعیت یا به طور ساده برابر با «چیز» به معنی وجود کنکرت یا تعین یافته فرد در برابر مفهوم کلی هستی بکار می برم. به سخن موجز: پدیده ها افراد هستی اند، به گونه ای که هستی همچون حالت تعین یافته ماده همیشه صرفاً به صورت پدیده ها وجود دارد؛ هرچند که پدیده با این مفهوم در فلسفه های ایده آلیستی سابقه ندارد من آن را طبق نگرش بالا بکار می برم. درست است که جامعه با مجموع انسان های زنده متفاوت است و باید آن را با مجموع روابط انسان ها در جریان تولید حیات اجتماعی شان در نظر گرفت ولی بدون انسان های زنده جامعه ای وجود ندارد. همین مسأله و رابطه درباره هستی و پدیده نیز صادق است. هستی و پدیده ها، مانند جامعه و انسان های زنده، لازم و ملزوم یکدیگرند.

مجموعه ای از تضادهاست، بلکه خود همچون قطبی از تضاد محسوب می شود. این خصلت دوگانه پدیده در رابطه با تضاد، به این مفهوم که هم مشتمل بر مجموعه ای از تضادهاست و هم خود قطبی است از تضاد، نشان می دهد که مفهوم پدیده دارای بُعد و گستره ای بی نهایت پیچیده است. پدیده ها از بی نهایت کوچک ها تا بی نهایت بزرگ ها را دربر می گیرند. پدیده ها هم می توانند جزئی از یک کل و هم کلی شامل اجزا باشند، اجزایی که خود نیز پدیده اند. همه مقولات عامی که در رابطه با تضاد، ماده، طبیعت، جامعه و هر آنچه که عینی است صادق اند برای پدیده نیز معتبرند.

مقولات عام پدیده ها

حرکت، زمان، مکان و تاریخ چهار مقوله ای اند که باید آنها را در همه پدیده ها مفروض دانست. به عبارت دیگر هیچ پدیده ای بی رابطه با این چهار مقوله وجود ندارد. حرکت ناشی از مبارزه اضداد است. حرکت تغییری است که اجزای درونی پدیده ها در رابطه با هم بروز می دهند یا تغییری است که پدیده ها در رابطه با یکدیگر کسب می کنند. این دو شکل حرکت پدیده ها هم می توانند با هم صورت گیرند و هم مستقل از هم. برای ساده کردن مفهوم عام حرکت پدیده، می توان از حرکت درونی و حرکت بیرونی آن نام برد. حرکت در عالم واقع به اشکال گوناگون مانند حرکت مکانیکی،

ملکولی، شیمیائی، اتمی، ارگانیک، اجتماعی و حرکت ذهن و غیره صورت می گیرد و این حرکت ها قابل تبدیل به یکدیگرند. انگلس حرکت را جوهر وجودی ماده می داند و می گوید ماده بدون حرکت همان قدر غیر قابل تصور است که حرکت بدون ماده. این تعریف درباره پدیده ها نیز صادق است. هیچ پدیده بدون حرکتی قابل تصور نیست همان گونه که هیچ حرکتی بدون پدیده یا ماده کنکرت کثیر ممکن نیست و مفهوم ندارد. مبارزه قطب های تضاد ضرورتاً عامل ایجاد حرکت است و از آنجا که پدیده مجموعه ای از تضادهاست، پس حرکت نه تنها جوهر ماده به طور کلی، بلکه جوهر و شیوه وجودی پدیده نیز هست. بدون پذیرش حرکت همچون جوهر و شیوه وجودی ماده و پدیده ها مقولات زمان، مکان و تاریخ نیز تهی و بی معنی خواهند بود.

حرکت نه تنها خود نوعی تضاد است، بلکه راه حل توضیح و تبیین تضادهاست. مثلاً فقط با در نظر داشتن حرکت است که می توان توضیح داد چرا جسمی در آن واحد در یکجا هست و نیست یا پدیده ای هر لحظه هم خود و هم پدیده دیگری است. پایان حرکت تضاد و پایان تضاد پایان حرکت است و بنابراین پایان هرکدام از اینها در رابطه با یک پدیده، نابودی خود پدیده در یک حوزه معین از واقعیت هاست. حرکت در پدیده ها و روابطشان مسأله

ای مطلق و همیشگی است ولی سکون در آنها و روابطشان نسبی و موقتی است.

انگلس زمان و مکان را اشکال وجودی ماده می داند. من اضافه می کنم که اینها اشکال وجودی پدیده ها هم هستند. طبق یک تعریف از پدیده ها می توانیم بگوییم که آنها تضادهای خاص تعیین یافته در یک کل اند. این تضادهای تعیین یافته در یک کل بدون زمان و مکان نامفهوم اند. زمان و مکان شکل های وجودی پدیده ها هستند نه ظروف آنها. زمان و مکان به عنوان اشکال پدیده ها با خود آنها حادث می شوند و با خود آنها تغییر می کنند.

هیچ پدیده ای بدون تاریخ معنی ندارد. تاریخ بیانگر این است که پدیده ها ناشی از پدیده های پیشین و خود نیز پدیده هایی پیشین برای پدیده های جدید اند. همه پدیده ها آغاز، دوره تغییر، تحول، تکامل و پایان دارند. مارکس می گوید ما تنها یک علم می شناسیم و آن تاریخ است. او تاریخ را به تاریخ طبیعی و تاریخ جامعه تقسیم می کند. تضاد بین تاریخ اجتماعی و تاریخ طبیعی یکی از تضادهای مهم شناخته شده است که رابطه بین انسان و طبیعت و محیط زیست انسان و گونه های دیگر موجودات زنده را توضیح می دهد.

تضادهای عام و خاص پدیده ها

تضادهای پدیده ها دو گونه اند: تضادهای خاص و تضادهای عام. تضادهای خاص پدیده ها تضادهای ویژه ای اند که مجموعه ای از آنها هر پدیده را همچون یک کل به وجود می آورند. شناخت هر پدیده منوط به شناخت حرکت همین تضادها است. تضادهای عام پدیده ها تضادهای مشترک بین همه پدیده ها هستند و هیچ پدیده ای جدا از آنها نیست.

تضادهای عام پدیده ها

تضاد کمیت و کیفیت

همه پدیده ها در درون دارای کمیت و کیفیت اند به عبارت دیگر همه پدیده ها و هر پدیده ای به کمی و کیفی تقسیم می شوند. کمیت هر پدیده سهمی است که آن پدیده از ماده یا انعکاسات آن کسب می کند و کیفیت پدیده سازمان ماده ای است که پدیده از آن تشکیل می شود. کمیت و کیفیت در حرکت درونی پدیده متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می گذارند و یکدیگر را محدود و مشروط می سازند. تغییر کمی با افزایش یا کاهش ماده و انعکاس های آن، زمینه تغییر کیفی را ایجاد می کند و تغییر کیفی موجب تغییر خود پدیده و بنابراین تغییر کلی سهم پدیده جدید از ماده و سازمان و روابط اجزای آن می گردد. تغییرات کمی و کیفی هر پدیده دارای خصلتی محدود اند یعنی تغییرات آنها بی پایان و بی نهایت نیست. تغییرات کمی پدیده دارای خصلت انباشتی و تدریجی است ولی تغییرات

کیفی دارای خصلتی ناگهانی و جهشی است. تغییرات کمی پدیده براساس حرکت و ظرفیت درونی آن تا حد معینی پیش می رود و آنگاه ناگهان تغییری کیفی رخ می دهد. درک تضاد کمیت و کیفیت بدون مشخص کردن نقش تضادهای عام دیگری که وسایل شناخت کیفیت پدیده ها هستند ممکن نیست. این تضادها در زیر بیان شده اند.

تضاد محتوا و شکل

محتوا و شکل پدیده یک تضاد عام در همه پدیده ها اند. محتوا مشتمل بر کمیت و کیفیت درونی پدیده است. شکل، کیفیت یا سازمان بیرونی و قابل مشاهده پدیده است. تغییرات شکل و محتوا متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می گذارند. قطب فعال در تضاد بین محتوا و شکل، معمولاً محتواست. از آنجا که محتوا مشتمل بر کمیت و کیفیت درونی پدیده است تغییر آن هم تدریجی و هم ناگهانی است. این نحوه تغییر محتوا بر تغییر شکل اثرات مشابهی دارد.

تضاد خاص و عام

خاص و عام دو قطب یک تضاد عام در همه پدیده ها و در رابطه پدیده ها با یکدیگرند. به عبارت دیگر تضادها چه در درون پدیده ها و چه در رابطه پدیده ها با یکدیگر به دسته های خاص و عام تقسیم می شوند. این دسته های خاص و عام به عنوان قطب های تضاد متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می گذارند. خاص و عام به

عنوان دو قطب تضاد یکدیگر را متعین و مشروط می کنند و برای حرکت های یکدیگر حد و نسبییت قایل می شوند. قطب فعال تضاد خاص و عام معمولاً حرکت خاص برای خروج از شمول یک عام است. اگر مجموعه تضادهای خاص پدیده تغییر کنند یا آن تضاد خاصی که ماهیت پدیده را تشکیل می دهد تغییر نماید خود پدیده به پدیده دیگری تبدیل خواهد شد، بنابراین پدیده مورد نظر از دسته عام پیشین خارج و به دسته عام دیگر وارد یا همراه با تغییرات مشابه در سایر پدیده ها دسته عام جدیدی را ایجاد خواهد کرد.

تضاد جزء و کل

جزء و کل پدیده قطب های یک تضاد عام همه پدیده ها هستند. هر پدیده از مجموعه ای از تضادها به وجود می آید که این تضادها اجزای آن پدیده را تشکیل می دهند. کل نماد وحدت این تضادها به عنوان یک پدیده است. در تضاد جزء و کل قطب فعال معمولاً جزء است. کل تا مرحله معینی می تواند در برابر تغییرات جزء مقاومت کند و این تغییرات را حتی با واکنش بحران زا در خود مهار نماید و بدین سان موجودیت خود را حفظ کند، ولی این وضع برای همیشه ممکن نیست، زیرا تغییر در کمیت تغییر در کیفیت (چه سازمان درونی و چه شکل) را که امری ناگهانی و تبدیل کننده پدیده به پدیده دیگر است به دنبال خواهد داشت.

تضاد واقعیت و امکان

واقعیت و امکان پدیده‌ها قطب‌های یک تضاد عام همه پدیده‌ها هستند. واقعیت‌ها تضادهای تحقق یافته یا موجود پدیده و بنابراین بیانگر موجودیت خود پدیده و امکان‌ها تضادهای تحقق پذیر پدیده اند. حرکت تضادهای موجود در هر پدیده بیانگر امکان عینی پیدایی تضادهای نوینی همچون یک کل یا پدیده دیگرند. در درون پدیده‌ها تضادهای موجود و واقعی آن گونه عمل می‌کنند که همواره بیانگر امکان ظهور تضادهای نوین اند. قطب فعال در تضاد بین واقعیت و امکان، تا مرحله معینی، واقعیت است ولی قطب فعال نهایی امکان است، زیرا حرکت همه تضادها بیانگر امکان ظهور تضادهای نوین و بنابراین واقعیت‌های جدید است.

تضاد پدیده و ضد پدیده

خود پدیده و ضد آن قطب‌های یک تضاد عام همه پدیده‌ها هستند. این تضاد نوعی از تضاد کل و جزء مشترک در همه پدیده‌ها است. در هر پدیده، ضد پدیده همچون جزئی از پدیده و قطب دیگر تضاد با خود پدیده و در درون آن به وجود می‌آید. ضد پدیده با خود پدیده تغییر و تحول و رشد می‌یابد. ضد پدیده به عنوان قطب دیگر پدیده در مبارزه مطلق با پدیده و وحدت نسبی با آن است. ضد پدیده عامل نفی کننده پدیده است. بنابراین می‌توان از تضاد بین پدیده

و ضد پدیده به نام تضاد پدیده و نافی پدیده اسم برد. در تضاد بین پدیده و نافی پدیده تا مرحله معینی از رشد پدیده، قطب فعال خود پدیده است، ولی از آن هنگام که رشد و تغییر محتوای پدیده به مرحله نهایی می‌رسد، ضد پدیده یا نافی پدیده از قطب منفعل به قطب فعال تبدیل می‌شود و سرانجام پدیده را نفی می‌کند. به روند عمومی نفی پدیده‌ها و پیدایی پدیده‌های نوین از پدیده‌های پیشین که در هرکدام از آنها مبارزه و وحدت پدیده و نافی پدیده حاکم است و این سرنوشت همیشگی پیدایی پدیده‌ها از پدیده‌های پیشین است، قانون نفی نفی گفته می‌شود. مفهوم تاریخ (چه تاریخ طبیعی و چه تاریخ اجتماعی) چیزی جز مبارزه درونی تضاد پدیده و نافی پدیده و تبدیل پدیده‌های موجود یا پیشین به پدیده‌های دیگر و جدید نیست.

تضاد ضرورت و تصادف

ضرورت و تصادف در پدیده نیز قطب‌های یک تضاد عام همه پدیده‌ها هستند. ضرورت به معنی روندهای تغییر قانونمند (یا کد دار) پدیده است. حاصل پدیده‌ای که براساس ضرورت نفی می‌شود پدیده ایست همانند پدیده پیشین (گندم ز گندم روید و جوز جو). تصادف به معنی انحراف از روندهای تغییر قانونمند در پدیده است. تصادف بیانگر نقش عوامل غیر معمول در روندهای تغییر قانونمند پدیده است.

حاصل نفی پدیده ای که عوامل غیر معمول یا تصادفی در روند تغییر آن اثر فعال می گذارند پدیده ای است ناهمانند با پدیده پیشین. اینکه تا چه حد پدیده جدید همانند یا ناهمانند با پدیده پیشین است بستگی به این دارد که شدت و نوع اثر گذاری عوامل غیر معمول یا تصادفی در روند نفی قانونمند پدیده پیشین چگونه بوده است. منشأ عوامل غیر معمول یا تصادفی اثر گذار در نفی پدیده هم می تواند از درون خود پدیده پیشین باشد و هم از عواملی خارج از آن پدیده. در مبارزه قطب های تضاد ضرورت و تصادف، نقش فعال به طور معمول با ضرورت است و حاصل نفی پدیده پیشین پدیده دیگری است همانند پدیده پیشین. ولی اگر تضاد به قطب فعال تبدیل شود، حاصل نفی، پدیده جدیدی است ناهمانند با پدیده پیشین. اگر وجود، نقش و حوزه های عمل عوامل غیر معمول یا تصادفی اثر گذار در نفی پدیده تا حدی معلوم باشند می توان احتمالات انحراف از ضرورت را تعیین کرد یا تخمین زد.

تضاد کنش و واکنش

همه تضادهای پدیده ها و قطب های آنها در کنش و واکنش یا تأثیر و تأثیر متقابل نسبت به یکدیگرند به گونه ای که می توان از خود کنش و واکنش یا تأثیر و تأثیر متقابل همچون قطب های یک تضاد عام پدیده ها نام برد.

دو تضاد خاص پدیده ها که اهمیت عام دارند

همه تضادهای خاص تشکیل دهنده پدیده ها جایگاه و نقش یکسانی در پدیده ها ندارند. بنابراین تضادهای خاص نیز در پدیده ها برحسب جایگاه و نقش شان تقسیم می شوند و این تقسیم یک قانون عام همه پدیده هاست. این دو تضاد در پدیده یکی تضاد اصلی و دیگری تضاد عمده است. یک تضاد خاص در پدیده تضاد ماهوی یا اصلی است به طوری که موجودیت آن پدیده منوط و مشروط به وجود آن تضاد خاص است و به همین علت به آن تضاد اصلی یا ماهوی گفته می شود. تضادهای اصلی یا ماهوی در پدیده های گوناگون متفاوتند و به گونه های گوناگون متجلی می شوند، یکی از این تجلی ها همچون تضاد پدیده و نافی پدیده نمود می یابد. بقیه تضادهای خاص پدیده نسبت به این تضاد، تضادهای فرعی یا حتی برخی از آنها تضادهای عرضی اند. در شرایط معینی یک تضاد در پدیده ها به تضاد عمده تبدیل می شود. معنی تضاد عمده این است که یک تضاد در پدیده چنان فعال می گردد که حل تضادهای دیگر پدیده منوط و مشروط به حل این تضاد خواهد بود به عبارت دیگر به فعال ترین تضادی که بر روی حرکت تضادهای دیگر چنان اثر می گذارد که حل آنها منوط و مشروط به حل این تضاد است تضاد عمده گفته می شود. هیچ تضادی در عمر یک پدیده به طور ثابت تضاد عمده نیست، تضادهای عمده نه تنها در پدیده های گوناگون متفاوت اند، بلکه در

یک پدیده نیز تضاد عمده می تواند از یک تضاد به تضادی دیگر تغییر کند. برای تبدیل یک پدیده به پدیده ای دیگر باید تضاد اصلی یا ماهوی به تضادی عمده تبدیل شود، ولی اگر تضاد عمده همان تضاد اصلی نباشد نفی تضاد اصلی به نفی تضاد عمده مشروط می شود به عبارت دیگر حل تضاد اصلی تا حل تضاد عمده به تأخیر می افتد یا با پیدایی تضاد عمده و حل آن، حل تضاد اصلی شتاب می گیرد.

یک پدیده ساده مانند تخم یک پرنده را در نظر بگیریم: تضاد اصلی در تخم پرنده تضاد بین نطفه همچون نافی یا ضد تخم (که خود نیز یک پدیده است) و کل تخم به عنوان یک پدیده است. از حرکت و تغییرات درونی این تضاد است که تخم به جوجه تبدیل می شود. ولی این تضاد اصلی بدون حل تضادی که بین تخم پرنده و محیط آن برقرار است به حرکت در نخواهد آمد و فعال نخواهد شد. تضاد بین تخم پرنده و محیط آن، تضاد عمده ای است که اگر در شرایطی معین تا زمانی معین حرارتی با درجه مشخص در مدتی مشخص به درون تخم پرنده منتقل نشود و موجب تغییرات کمی و در نتیجه تغییرات کیفی در آن نگردد، تخم پرنده قابلیت و توان ذاتی خود را برای تبدیل شدن به جوجه بروز نمی دهد یا از دست می دهد. پس تضاد بین تخم پرنده و محیط آن تضاد عمده ای است که تا حل نگردد حل تضاد اصلی آن یعنی تضاد نطفه و تخم به تأخیر خواهد افتاد یا اگر حل

تضاد عمده به عنوان شرط حل تضاد اصلی فراهم نگردد امکان حل تضاد اصلی برای همیشه از بین می رود. همین نقش تضاد عمده برای دانه جو که اگر در زمینی با رطوبت و حرارت معین قرار نگیرد و این رطوبت و حرارت در درون دانه جو نافی آن را فعال نکند صادق است. روشن است که در پدیده های گوناگون نقش حل تضاد عمده شباهت کاملی به یکدیگر ندارند. در یک سری از پدیده ها حل تضاد عمده مشروط به افزوده شدن عناصر خارج از پدیده به درون آن است (مانند حوزه های گیاهی و جانوری) و در یک سری از پدیده های دیگر حل این تضاد با دفع عناصری از درون پدیده به خارج از آن یا با ایجاد تغییر در خود پدیده حاصل می شود تا تضاد اصلی فعال گردد (مانند جنگ های گوناگون یا عوامل دیگر که همچون تضادهای عمده برخی از آنها موجب تسریع حل تضاد اصلی یا اساسی شیوه های تولید اجتماعی می گردند و برخی دیگر حل آن را به تأخیر می اندازند. برخی از جنگ ها موجب فروکش کردن موقت تضاد طبقاتی می گردند و برخی دیگر آنها را تشدید می کنند) تغییرات کمی در جامعه منوط به جذب طبیعت در جامعه است که از طریق فعالیت اعضای جامعه برای منضم کردن طبیعت در شکل مفید برای جامعه صورت می گیرد و از اینجاست که شیوه های تولیدی، که تضاد اصلی در آنها تضاد نیروهای مولد و سازمان اجتماعی تولید

حوزه نایل گردید. روشن است که در تمام لحظه های کل روند شناخت، علاوه بر تضادهای خاص پدیده، باید تضادهای عام پدیده ها (مانند تضاد کمیت و کیفیت یا تضاد محتوا و شکل و غیره) همچون دریافت های دیالکتیک ماتریالیستی در ذهن حضور داشته باشند و دائماً نقش ایفا کنند.

* جلد نخست سرمایه، مارکس، ترجمه حسن مرتضوی.

سرمایه چیست؟

سهراب شباهنگ

فروردین ۱۳۹۲

در بیشتر نوشته ها و گفتارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی احزاب، سازمان های سیاسی و سنیکاهای کارگری و حتی جریان هائی که صریحا خود را طرفدار سرمایه داری می نامند، واژه های «سرمایه»، «سرمایه دار»، «سرمایه داری» به فراوانی به کار می رود. این اصطلاحات در گفتارهای روزانه هم بسیار بر زبان می آیند. داشتن درکی روشن و علمی از مفهوم سرمایه، سرمایه داری و سرمایه دار برای کارگران و همه کسانی که خواستار جامعه ای عاری از استثمار و طبقات هستند، برای همه آنانی که خواهان مبارزه ای انقلابی برای تغییر ریشه ای اوضاع اقتصادی،

است و بنابراین تضادهای طبقاتی که عامل تغییر ساختار اجتماعی اند، سرچشمه می گیرند.

شیوه شناخت پدیده ها

در روش شناخت دیالکتیکی پدیده ها، نخست باید عام ترین پدیده را در یک حوزه از واقعیت های عینی مشخص کرد. روشن است که تشخیص پدیده یا چیز عام در یک حوزه از واقعیت های عینی به کاری تحقیقی در آن حوزه نیاز دارد. آنگاه باید با تجزیه و تجرید عناصر تشکیل دهنده پدیده عام به ساده ترین عوامل آن که همچون تضاد بنیادین، اصلی یا ماهوی پدیده عام نقش ایفا می کند، دست یافت. این ساده ترین عامل، تضادی است که دیگر نمی توان دو قطب آن را به عنوان تضادهای مجزا باز تجزیه و بنابراین تجرید کرد تا به تضاد بنیادی تری رسید. سپس باید در روندی معکوس بررسی را با تحلیل تضادهای درون آن حوزه در رابطه با این تضاد بنیادین به پیش برد تا پدیده های آن حوزه از واقعیت های عینی در تأثیر متقابل شان بر یکدیگر براساس نقش و جایگاه سلسله تعیین ها یا ویژگی های آنها در ذهن ترکیب شوند. این روند را باید تا رسیدن به یک کلیت جامع همراه با درک حرکت ویژگی ها یا تعیین های واقعیت های عینی آن حوزه به پیش برد و بدین طریق به شناخت آن

اجتماعی، سیاسی و فرهنگی موجودند لازم به نظر می‌رسد.

برای تعریف سرمایه، مانند تعریف هر مقوله اجتماعی یا طبیعی دیگر، باید روش تحلیل علمی، یعنی روش دیالکتیکی را به کار بست، روشی که به وجود آمدن، شکل‌گیری، رشد و تکامل و سرانجام مرگ یک چیز یا پدیده (یعنی تبدیل آن به چیزی دیگر) را در اثر عملکرد عوامل درونی (تضادهای داخلی) و کنش و واکنش با عوامل بیرونی توضیح می‌دهد، جهت کلی تغییرات و عملکرد آن چیز را بیان می‌کند و از این رو مسیر تحول آتی آن را پیش بینی می‌نماید، به عبارت دیگر، امکان و ضرورت تغییربنیادی شیئی یا پدیده را با تکیه بر مجموع عوامل داخلی و خارجی (و عینی و ذهنی) به اثبات می‌رساند.

این روش تحلیل پدیده‌ها و مسایل اجتماعی روشی است که مارکس در کتاب سرمایه و دیگر نوشته‌های اقتصادی، سیاسی، تاریخی و فلسفی‌اش بر آن تکیه کرده است. مارکس همین روش را در تعریف سرمایه نیز به کار بسته است. روش تحلیل مارکس این نیست که نخست «تعریفی جامع و مانع» از شیئی یا پدیده مورد نظر - و در این مورد، سرمایه - ارائه دهد و سپس با استنتاج‌های منطقی یا با تحقیق تجربی، ویژگی‌های شیئی یا پدیده مورد نظر و قوانین حاکم بر آن را بیان کند. روش مارکس،

جمع‌بندی تجربی ساده و صرفاً گذار از جزء به کل (روش استقرائی) هم نیست هرچند مارکس هم از استدلال و استنتاج (از جمله استدلال و استنتاج انتزاعی) به فراوانی بهره می‌گیرد و هم بارها و بارها به تجربه، خواه تجربه تاریخی و خواه تجربه جاری رجوع می‌کند.

روش مارکس، روش دیالکتیکی است. این روش چیست؟ مارکس در مقدمه نقد اقتصاد سیاسی این روش را چنین توضیح می‌دهد:

«هنگامی که کشور معینی را از دیدگاه اقتصاد سیاسی مورد ملاحظه قرار می‌دهیم از جمعیت و تقسیم آن به طبقات، شهر، روستا، ساحل، شاخه‌های گوناگون تولید، صادرات و واردات، تولید و مصرف سالانه، بهای کالاها و غیره آغاز می‌کنیم.

به نظر می‌رسد که شروع از امر واقعی و کنکرت [مشخص، انضمامی]، از پیش شرط‌های واقعی و از این رو مثلاً در اقتصاد، شروع از جمعیت که پایه و عنصر فعال (subject) کل تولید اجتماعی است، کار درستی باشد. اما بررسی دقیق‌تر نادرستی آن را ثابت می‌کند. مثلاً، جمعیت نوعی تجرید خواهد بود اگر من طبقات تشکیل‌دهنده آن را حذف کنم. این طبقات به نوبه خود عباراتی [اصطلاحاتی] توخالی اند اگر من از عناصری که طبقات بر آنها متکی اند مانند کارمزدی، سرمایه و غیره

بی اطلاع باشیم. این آخری ها مستلزم مبادله، تقسیم کار، قیمت ها و غیره اند. مثلا سرمایه بدون کارمزدی، بدون ارزش، پول، قیمت و غیره هیچ نیست. بنابراین اگر من می بایست از جمعیت شروع کنم، با ایده مغشوشی از کل مواجه می شدم و از طریق تعینی دقیق تر به مفهوم هرچه ساده تری به طریق تحلیلی دست می یافتم؛ از امر کنکرت بدان سان که تصور می شود به تجزیه های ساده تا زمانی که به ساده ترین تعین ها دست یابم.

از اینجا [یعنی پس از دست یابی به ساده ترین تعین ها] سفری دیگر رو به عقب ضروری است تا سرانجام دوباره به جمعیت برسیم، اما این بار نه همچون ایده مغشوشی از کل بلکه همچون کلیتی غنی با تعینات و روابط بسیار. مسیر نخست از نظر تاریخی مسیری بود که علم اقتصاد در آغاز اتخاذ کرد. مثلا اقتصاددانان سده هفدهم همواره از کل زنده، از جمعیت، ملت، دولت، چند دولت و غیره آغاز کردند اما همواره از راه تحلیل به کشف چند رابطه عام و مجرد تعین کننده مانند تقسیم کار، پول، ارزش و غیره رسیدند. به محض تثبیت و استنتاج کمابیش روشن این لحظات جدا از هم، دستگاه های اقتصادی ای آغاز شدند که از چیزهای ساده مانند کار، تقسیم کار، نیاز، ارزش مبادله به دولت، مبادله بین ملت ها و بازار جهانی صعود کردند [فرا رفتند]. آشکار است که روش درست از نظر

علمی این دومی است. کنکرت از آن رو کنکرت است که مجموع تعین های بسیار و از این رو وحدت کثرت ها است. از این رو در ذهن همچون روندی از برهم آزرایی، همچون نتیجه و نه نقطه آغاز ظاهر می شود، هرچند نقطه آغاز واقعی و بدین سان نقطه آغاز دریافت [حسی] و تصور است. در مسیر اول، مفهوم کامل [تمام شده] در تعین ساده ای انحلال یافت؛ در مسیر دوم تعین های مجرد از طریق اندیشه به بازتولید امر کنکرت منجر می شوند. « [تاکید بر کلمات از من است. س. ش.]

بدین سان گام نخست در شناخت علمی یا عقلانی چنین است: تجزیه امر یا چیز کنکرت بی واسطه (یعنی کلیت آن چنان که هست و بدون واسطه در ذهن ما منعکس می شود یا به تصور ما در می آید) برای دست یابی به عنصر بنیادین یا عنصر پایه یا ساده ترین هسته در آن امر یا آن چیز. منظور از ساده ترین عنصر یا عنصر بنیادین، عنصری است که دیگر نتوان آن را تجزیه کرد و یا تجزیه آن به طور کلی چیز یا امر کنکرت را قلب کند و دیگر بیانگر آن چیز نباشد. پس از این روند، یعنی پس از دست یابی به عنصر پایه ای یا ساده ترین عنصر از طریق تجزیه تعین های مختلف، باید مسیر معکوس را طی کرد یعنی با بررسی این عنصر بنیادی و تحلیل تضادهای آن به تدریج و به طور منطقی تعین های مختلف یا ویژگی های مختلف آن را شناخت و

آغاز کتاب سرمایه بلکه در پایان آن جستجو کرد!

در اینجا به طور بسیار مختصر سیر تعاریفی را که مارکس در کتاب سرمایه از مقوله سرمایه ارائه می دهد نشان داده می شود. این سیر به تعریف کنکرت سرمایه (که جامع و مانع نیز هست) منتهی می شود. این تعریف، نقطه آغاز نیست، بلکه به تعبیری نقطه مقصد از دیدگاه معرفتی است.

ساده ترین تعریف از سرمایه

می دانیم که مارکس در کتاب سرمایه جلد اول پیش از اینکه به سرمایه بپردازد کالا (یعنی محصولی که برای فروش یا مبادله تولید می شود و نه برای ارضای مستقیم نیازهای تولید کننده) را تجزیه و تحلیل می کند. در این تجزیه و تحلیل دو ویژگی برای کالا قایل می شود، یکی ارزش مصرف بدین معنی که کالا باید نیازی را بر طرف کند (مارکس به هیچ رو وارد ماهیت این نیاز و چگونگی رفع آن نمی شود و دآوری ای درباره آن نمی کند) و دیگری ارزش مبادله. او در آغاز کتاب سرمایه جلد اول می نویسد: «ثروت جوامعی که در آنها شیوه تولید سرمایه داری غالب است خود را به صورت "انبوه عظیمی از کالاها" نمایان می کند، واحد این ثروت کالا است. از این رو پژوهش ما باید با تحلیل کالا آغاز شود.» مارکس سپس می گوید: «کالا در درجه اول

بازسازی کرد و رابطه ضروری میان این تعیین ها با عنصر بنیادی و با یکدیگر را تعیین نمود و این مسیر را ادامه داد تا به کلیت بازسازی شده یا امر کنکرت بازسازی شده رسید که با امر کنکرت بی واسطه که نقطه عزیمت گذار از کنکرت به مجرد بود بسیار فرق دارد، زیرا امر یا چیز کنکرت این بار، یعنی پس از طی مسیر کنکرت به مجرد و بازسازی کنکرت از طریق بررسی و تجزیه و تحلیل مجرد، دیگر نه با کنکرتی که تعیین ها یا ویژگی های آن به صورت تلنبار و درهم و برهم کنار یکدیگر قرار گرفته اند، بلکه با کنکرتی از مجموع این تعیین ها که در جایگاه منطقی، ضروری و تاریخی خود قرار دارند و از یکدیگر استنتاج می شوند مواجهیم. البته هنوز برای اینکه ببینیم این کنکرت بازسازی شده یا به عبارت دیگر این تئوری که بازگو کننده چیز یا امر کنکرت است تا چه حد حقیقی است یعنی تا چه حد با واقعیت عینی انطباق دارد باید این تئوری در عمل (پراتیک یا پراکسیس) محک زده شود.

این توضیح در مورد روش مارکس، برای تعریفی (یا تعریف هائی) که او از سرمایه می دهد ضرورت دارد. مارکس روش دیالکتیکی ای را که در بالا توضیح داده شد در مورد تعریف سرمایه نیز به کار برده است و به همین دلیل است که تعریف کنکرت مارکس از سرمایه (یعنی تعریف جامع یا همه جانبه؛ تعریف بیانگر ماهیت سرمایه) را باید نه در

چیزی است که در خارج از ما قرار دارد، چیزی که با خواص خود این یا آن نیاز انسانی را برآورده می‌کند.»

مارکس می‌گوید مفیدیت یک شیئی آن را به ارزش مصرف تبدیل می‌کند. ارزش های مصرفی مادهٔ ثروت در همهٔ اشکال اجتماعی آن هستند و می‌افزاید: «در شکل بندی جامعه ای که به بررسی آن می‌پردازیم [یعنی جامعهٔ سرمایه داری]، ارزش مصرف علاوه بر آن، حامل مادی ارزش مبادله نیز هست.... ارزش مبادله، در نگاه اول خود را به شکل رابطه ای کمی، همچون نسبتی که براساس آن ارزش های مصرفی گوناگون با هم مبادله می‌شوند نمایان می‌کند، نسبتی که پیوسته در زمان و مکان تغییر می‌کند و بدین سان به نظر می‌رسد که ارزش مبادله امری تصادفی [عارضی] و صرفاً نسبی باشد و در نتیجه ارزش درونی یعنی ارزشی که به نحوی جدائی ناپذیر و ذاتی با کالا ارتباط دارد تناقضی در بیان تلقی شود.»

مارکس نشان می‌دهد که تناقضی وجود ندارد و علت اینکه کالاهای مختلف با یکدیگر مبادله می‌شوند این است که تمام این کالاهای مختلف چیز مشترکی دارند. این چیز مشترک نمی‌تواند خصوصیات هندسی، فیزیکی، شیمیائی یکسان و یا توانائی آن کالاهای در ارضای نیاز یکسان باشد، زیرا خصوصیات هندسی، فیزیکی و

شیمیائی و نیازهایی که کالاهای مختلف ارضا می‌کنند کاملاً متفاوت اند. او به این نتیجه می‌رسد که وجه مشترک همهٔ کالاهائی که با هم مبادله می‌شوند این است که همگی محصول کارند، آن هم نه کار کنکرت (مثلاً کشاورزی یا نجاری یا آهنگری یا بافندگی یا بنائی یا معلمی)، بلکه کار مجرد یعنی صرف توانائی های جسمی، عصبی و فکری انسان برای تولید یک کالا (یا خدمت). مارکس می‌گوید اگر ویژگی های انواع مختلف کار را که ارزش های مصرفی مختلفی در کالاها ایجاد می‌کنند کنار بگذاریم آنچه باقی می‌ماند صرفاً تبلور کار همگن انسانی و یا مصرف نیروی کار انسانی صرف نظر از شیوهٔ مصرف این نیروی کار است. او می‌نویسد: «آنچه همهٔ این اشیا [اشیائی که باهم مبادله می‌شوند] به ما می‌گویند این است که نیروی کار انسانی در تولید آنها صرف شده است، که کار انسانی در آنها تجسم یافته است. هنگامی که به آنها همچون تبلور این مادهٔ اجتماعی که وجه مشترک همه شان است نگریسته شود، ارزش به شمار می‌روند.» مارکس ارزش مبادله را صرفاً "شیوهٔ تظاهر یا بیان" یا "شکل پدیده ای" آن چیز مشترکی می‌داند که در کالاها به طور مشترک وجود دارد (یعنی همان کار مجرد یا ارزش).

او پس از تعریف ارزش، به تعریف ارزش معادل، یا پول می‌پردازد. پس از توضیح کالا،

ارزش و پول است که مارکس به مقوله سرمایه می‌رسد.

نخستین «تعریفی» که مارکس از سرمایه می‌دهد یا بهتر بگوئیم از اقتصاددان های بورژوا نقل می‌کند این است که سرمایه مجموعه ای از ارزش ها است (ارزش را در اینجا و در تمام این نوشته و نیز در کتاب سرمایه باید صرفاً در مفهوم اقتصادی آن یعنی کار مجرد در نظر گرفت و ارزش در معنی اخلاقی، فلسفی و جامعه شناختی آن به هیچ رو مورد نظر نیست. ارزش در مفهوم اقتصادی نیز در اینجا در دو شکل بنیادی آن مورد نظر است: کالا و پول. در این نوشته به شکل های دیگر ارزش مانند سهام شرکت ها، اوراق قرضه دولتی و خصوصی و دیگر اوراق بهادار و ابزارهای مالی نمی‌پردازیم).

مارکس ضمن آنکه می‌پذیرد که سرمایه در وهله اول ارزش است اما این را کافی نمی‌داند. در واقع ارزشی که ساکن و ثابت بماند، سرمایه نیست. سرمایه نه تنها دائماً از شکلی به شکل دیگر (مثلاً از پول به کالا و از کالا به پول) تبدیل می‌گردد بلکه در این حرکت به کمیت آن افزوده می‌شود. به عبارت دیگر، سرمایه، ارزشی فزاینده و یا خودگستر است. مارکس در پایان فصل ۴ جلد اول سرمایه توضیح می‌دهد که سرمایه ارزشی است که در جریان مبادله تغییر شکل می‌یابد (مثلاً از کالا به پول یا از

پول به کالا تبدیل می‌شود) و افزون بر آن در این تبادل مقدار یا کمیت آن هم تغییر می‌کند. او می‌نویسد: «ارزش به ارزشی ترقی یابنده [فزاینده، به پول شکوفا، رشد یابنده و بدین سان به سرمایه] تبدیل می‌شود. از روند چرخش بیرون می‌آید و دوباره به آن بر می‌گردد، در این روند خود را حفظ می‌کند و چند برابر می‌شود، بار دیگر در حالی که افزایش یافته از این روند خارج می‌شود و بی‌وقفه گردش را از سر می‌گیرد.» مارکس سپس فرمول عمومی سرمایه را با پول - کالا - پول تعریف می‌کند و می‌گوید سرمایه بدین صورت در روند گردش نمودار می‌شود. (تأکید بر کلمات از من است. س. ش)

منظور از رابطه پول - کالا - پول یا M-C-M' ، خرید برای فروش است که با خرید برای مصرف شخصی فرق دارد. M' یعنی پولی که در پایان حرکت به دست می‌آید و باید از M یعنی پولی که در آغاز همچون سرمایه به حرکت درآمده بیشتر باشد. تفاوت بین M' و M سود سرمایه و یا ارزش افزائی یا خودگستری سرمایه و یا به قول مارکس در عبارات بالا «شکوفه دهی» سرمایه است.

دیده می‌شود که از نظر مارکس اینکه گفته شود سرمایه ارزش است کافی نیست بلکه باید حرکت سرمایه در نظر گرفته شود و اینکه سرمایه در جریان این حرکت تغییر شکل می‌

دهد و دوباره به شکل نخست برمی گردد و حرکت قبلی را در ابعاد وسیع تر از سر می گیرد. سرمایه ارزشی فزاینده یا خودگستر است که در جریان حرکت خود یعنی تحول از پول به کالا و از کالا به پول به کمیت آن افزوده می شود.

منشأ ارزش افزائی سرمایه

پرسشی که در اینجا پیش می آید این است که آیا خود روند گردش یا چرخش سرمایه علت و سرچشمه افزایش ارزش سرمایه است و یا باید به دنبال علت دیگری برای «شکوفه دهی» سرمایه بود؟

مارکس این تصور را که ارزش افزائی سرمایه ناشی از چرخش یا مبادله است رد می کند. درست است که بستر و شرط تحقق ارزش افزائی سرمایه، مبادله و چرخش است، اما این مبادله و چرخش علت ارزش افزائی سرمایه نیست. می دانیم که مارکس در فصل های نخست سرمایه جلد اول قانون ارزش را توضیح می دهد (قانونی که پیش از او آدام اسمیت و دیوید ریکاردو و دیگران بیان کرده بودند و مارکس آن را تدقیق و تکمیل کرده است). طبق این قانون، کالاها با ارزش برابر مبادله می شوند و ارزش هر کالا توسط کار اجتماعا لازم برای تولید آن تعیین می گردد. اگر کالایی به قیمتی بالاتر از ارزش خود به فروش رود بدین معنی است که کالا یا کالاهای دیگری

به قیمت کمتر از ارزش خود به فروش رفته اند و در مجموع اضافه دریافت یکی معادل کاهش دریافت دیگری است. به عبارت دیگر در سطح اجتماعی (یا در سطح کلان)، مجموع قیمت ها معادل مجموع ارزش هاست. پس مبادله نمی تواند منشأ ارزش افزائی سرمایه در سطح اجتماعی باشد. او در پایان فصل ۵ (تبدیل پول به سرمایه)، کتاب سرمایه جلد اول می نویسد: «تبدیل پول به سرمایه باید بر مبنای قوانینی که مبادله کالاها را تنظیم می کنند توضیح داده شود، به نحوی که نقطه آغاز باید مبادله ارزش های برابر باشد. سرمایه دار ما، که هنوز سرمایه دار در شکل جنینی آن است، باید کالاهای خود را به ارزش آنها در بازار بخرد و آنها را به ارزش شان در بازار بفروشد و در پایان روند باید از روند چرخش ارزشی بیش از آنچه در آغاز وارد کرده است به دست آورد. تکامل او به سرمایه دار کامل باید در حوزه چرخش و بیرون از آن صورت گیرد.»

بدین سان سرمایه دار یا صاحب پولی که می خواهد سرمایه دار شود نمی تواند از روند گردش سرمایه، ارزش افزائی سرمایه یا سودی عاید خود کند، هرچند این ارزش افزائی باید در همین روند تحقق یابد. این راز را چگونه باید گشود؟!

خرید و فروش نیروی کار: ویژگی کالائی به نام نیروی کار

مزدی چیزی جز نیروی کار یا توانایی انجام کار برای فروش ندارد. سرمایه دار این نیروی کار را در روند تولید به کار انداخته یا مصرف کرده و در نتیجه مقداری کالا یعنی C' که ارزش آن از C بیشتر است تولید شده است. تفاوت ارزش بین C و C' به خاطر مواد خام و استهلاک ماشین آلات و غیره که در کالای تولید شده تجسم یافته اند نیست، زیرا این ها در بهترین حالت (یعنی در صورتی که هیچ گونه اتلاف نباشد) با ارزش خود وارد کالای جدید می شوند و نه بیشتر. تفاوت ارزش بین C و C' صرفاً ناشی از تفاوت بین ارزش پراختی برای نیروی کار و ارزش مبادله ای است که از مصرف این نیروی کار برای سرمایه دار حاصل شده است. مارکس تفاضل بین ارزش نیروی کار یا مزد و ارزشی که این نیروی کار تولید می کند را ارزش اضافی می نامد که منشأ سود سرمایه (در تمام اشکال آن) و منشأ ارزش افزایی و «شکوفه دهی» سرمایه است. او در آغاز فصل ۶ سرمایه جلد اول می نویسد:

«افزایش ارزشی که براساس آن پول به سرمایه تبدیل می شود نمی تواند از خود این پول حاصل شود... پس باید منشأ تغییر ارزشی که با فرمول $M-C-M'$ یعنی تبدیل پول به کالا و تبدیل مجدد کالا به پول بیشتر، بیان می شود از کالا به دست آید. اما این پول اضافی نمی تواند از فروش کالا در مقابل پول M' به دست آید

اگر فرمول عمومی سرمایه یعنی رابطه $M-C-M'$ پول - کالا - پول را برای سرمایه دار صنعتی (کارخانه دار و غیره) در نظر بگیریم می بینیم که در روند تبدیل پول به کالا یعنی روند $M-C$ ، سرمایه دار ما پولش (یا دقیق تر بگوئیم پول - سرمایه اش) را صرف خرید کالا می کند و در روند $C-M'$ کالایش را (که همان کالائی که خریده نیست، چون از سرمایه دار صنعتی حرف می زنیم و نه از تاجر) در مقابل پول بیشتری یعنی M' می فروشد. (اگر بخواهیم دقیق تر باشیم در مورد فرمول سرمایه صنعتی باید بنویسیم: $M-C\{MP + LP\}$ - M' که در این فرمول MP بیانگر وسایل تولید و LP بیانگر نیروی کار و C' بیانگر کالای جدیدی است که در مؤسسه سرمایه دار صنعتی تولید شده و با پولی برابر M' که بیش از M است مبادله شده است. نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که ما فرض کرده ایم خرید و فروش براساس قانون ارزش صورت می گیرد، بنابراین «گران فروشی» در این رابطه مطرح نیست. پس تفاوت بین M و M' از کجا می آید؟

نخست ببینیم سرمایه دار چه خریده است؟ سرمایه دار مقداری وسایل تولید (ماشین آلات، ساختمان و تأسیسات تولیدی، مواد خام و غیره) خریده و شماری کارگر استخدام کرده است. استخدام کارگر به معنی خرید نیروی کار کارگر برای مدت معینی است. زیرا کارگر

چون در این روند، کالا صرفاً تغییر شکل می دهد و به پول مبدل می گردد.»

بدین سان باید ارزش کالائی که سرمایه دار خریده است افزایش یافته باشد. این ارزش اضافی در جریان تولید (و نه مبادله) به ارزش کالاهائی که سرمایه دار خریده است ایجاد شده است. برای آنکه چنین امری تحقق پذیر باشد «باید سرمایه دار [یا صاحب پولی که در آستانه سرمایه دار شدن است] این شانس را داشته باشد که در جریان چرخش، در بازار، کالایی را پیدا کند که ارزش مصرف آن، سرچشمه ارزش مبادله باشد، طوری که مصرف آن به معنی تحقق کار و بنابراین ایجاد ارزش باشد.

سرمایه دار ما در بازار حقیقتاً کالائی که چنین خاصیتی داشته باشد پیدا می کند که توانائی انجام کار یا نیروی کار است» (مارکس، همان جا)

بدین سان منشأ سود سرمایه یا ارزش افزایی سرمایه، نیروی کار انسانی یعنی توانائی های بدنی، عصبی و فکری انسان است که در روند تولید مصرف می شود. به عبارت دیگر منشأ ارزش اضافی یا ارزش افزایی سرمایه کار زنده است. مارکس، سرمایه را کار مرده، کار گذشته یا کار انباشت شده می نامد. در فصل ۱۰ جلد اول می خوانیم:

«سرمایه تنها یک گرایش طبیعی، تنها یک انگیزه دارد، این گرایش عبارت است از خود

افزایی یا ایجاد ارزش اضافی، جذب مقدار هرچه بیشتری از کار اضافی با استفاده از بخش ثابت سرمایه یا وسایل تولید. سرمایه کار مرده است که مانند زالو تنها با مکیدن کار زنده به حرکت در می آید و هرچه بیشتر بمکد با نشاط تر است.»

می بینیم که مارکس برای توضیح سرمایه از ارزش شروع می کند، نشان می دهد که ارزش به تنهایی برای بیان ویژگی های سرمایه، که مهم ترین آن حرکت سرمایه و ارزش افزائی آن در این حرکت است، کافی نیست. سپس به مفهوم ارزش فزاینده یا ارزش خودگستر برای توصیف سرمایه می رسد. اما منشأ این خودگستری یا ارزش افزایی سرمایه روند گردش و مبادله نیست هرچند که ارزش افزایی در روند مبادله تحقق می یابد. بدین سان مارکس فرمول عمومی سرمایه که خرید برای فروش یا روند پول - کالا - پول است را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد. در این روند سرمایه دار صنعتی (یا سرمایه دار مولد به طور کلی) وسایل تولید و نیروی کار می خرد. با مصرف نیروی کار و وسایل تولید، یعنی در روند کار کالائی به دست می آید که ارزش آن از ارزش کالاهائی که خریده بیشتر است. منشأ این اضافه ارزش، استثمار نیروی کار انسانی یا کار زنده است که ارزشی بیش از آنچه صرف خرید آن شده (یعنی مزد)، تولید می کند. تفاوت بین ارزشی که کارگر مولد در

زمان معینی تولید می کند و مزدی که برای آن زمان دریافت می نماید ارزش اضافی است که سرچشمه سود و ارزش افزایی سرمایه است و در همان حال نیروی محرک سرمایه به شمار می رود چون اگر سود نباشد سرمایه حرکت نمی کند.

شرایط تاریخی امکان این روند اساساً دو چیزند: الف) تمرکز وسایل تولید در دست بخشی از افراد جامعه و در همان حال وجود بخش کمابیش بزرگی از افراد جامعه که فاقد وسایل تولید و وسایل معیشت اند و برای زیستن چاره ای جز فروش نیروی کار خود ندارند و در همان حال حق فروش آن را دارند؛ ب) رشد بارآوری کار در اثر تکامل وسایل تولید و بهبود روش های کار و غیره به طوری که یک کارگر بتواند بیش از آنچه برای زنده ماندن و ادامه نسلش ضروری است تولید کند (یعنی امکان مادی و عینی استثمار وجود داشته باشد).

بدین سان مارکس در آخر کتاب سرمایه به تعریف (جامع) سرمایه به صورت زیر می رسد:

سرمایه یک شیئی نیست بلکه رابطه ای اجتماعی بین اشخاص است که از طریق اشیا برقرار می شود.

عین جمله مارکس در فصل ۳۳ سرمایه جلد اول: نظریه مدرن استعمار، چنین است:

«ویکیفیلد Wakefield در مستعمرات به این کشف رسید که یک آدم با تصاحب پول، وسایل معیشت، ماشین ها و دیگر وسایل تولید بدون یک مکمل معین یعنی بدون کارگر مزدی یعنی کسی که مجبور به فروش داوطلبانه نیروی کارش باشد به هیچ رو سرمایه دار نمی شود. او کشف کرد که سرمایه نه یک شیئی بلکه یک رابطه اجتماعی بین انسان ها است، رابطه ای که از طریق اشیا برقرار می شود.»

عین این تعریف را در آخر جلد سوم سرمایه یعنی در فصل ۴۸ (درآمدها و منابع آن، فرمول سه گانه) مشاهده می کنیم:

«سرمایه شیئی نیست بلکه نوعی رابطه اجتماعی تولید است که با شکل تاریخی تعیین شده ای از جامعه خوانائی دارد و در یک شیئی جلوه گر می شود و به آن شیئی خصلت اجتماعی خاصی منتقل می کند. سرمایه مجموع وسایل تولید مادی ای که تولید شده باشند نیست بلکه وسایل تولیدی است که به سرمایه تحول یافته اند، زیرا وسایل تولید فی نفسه بیش از آن سرمایه نیستند که طلا و نقره فی نفسه پول اند [وسایل تولید فی نفسه به همان اندازه سرمایه اند که طلا و نقره فی نفسه پول اند].»

خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی تصاحب

درک از سرمایه همچون رابطه ای اجتماعی که از طریق اشیا (وسایل تولید) بین انسان ها در روند تولید برقرار می شود، رابطه ای که در آن ارزش افزائی از طریق استثمار کار زنده توسط صاحبان وسایل تولید صورت می گیرد راهگشای درک تحولات این رابطه در جریان تکامل سرمایه داری و شناخت تضادهای این رابطه است.

برخی از فعالان سیاسی «جوهر سرمایه داری» را از یک سو «کالا بودن نیروی کار» و از سوی دیگر «مالکیت طبقه سرمایه دار بر وسایل تولید» تعریف می کنند. یک عیب مهم این تعریف این است که در این فرمول یک خصلت بسیار مهم و بسیار اساسی شیوه تولید سرمایه داری، یعنی **سرشت اجتماعی تولید** نادیده گرفته شده است. اجتماعی شدن تولید در وهله اول به منظور کاهش هزینه های تولید و بالا بردن بارآوری کار (به علت انتقال تجربه ها، تأسی، یادگیری و غیره) است. مارکس در جلد اول سرمایه نشان می دهد حتی در نخستین مانوفاکتورهای هلندی که در آنها تقسیم کار وجود نداشت و هر کارگری خود تمام روند کار را از آغاز تا پایان انجام می داد به دلیل جمع شدن تولید کنندگان مستقیم در زیر یک سقف، سازماندهی یک رشته امور مشترک، صرفه جوئی در برخی هزینه ها مانند حمل و نقل، انبارداری، گرما، روشنائی و غیره و نیز امکان کنترل کارگران یعنی در زیر نظر داشتن

آنان به هنگام کار توسط کارفرما، بارآوری و بهره وری کار نسبت به تولید جداگانه و پراکنده به طور محسوس بالا رفت و تولید کارگاهی (مانوفاکتوری) برتری خود را نسبت به تولید پیشه وری نشان داد. تنها پس از **تجمع** مولدان مستقیم در یک کارگاه (اجتماعی شدن یا گرد آمدن مولدان) است که امکان تقسیم کار کارگاهی، یعنی تقسیم کار در روند تولید کالا نخست در کارگاه و سپس در کارخانه به وجود می آید. دقیقاً به خاطر اجتماعی شدن تولید است که امکان کاربرد علم در تولید فراهم می شود. در یک کلام، اجتماعی شدن تولید پایه و اساس رشد نیروهای مولد و بارآوری در نظام سرمایه داری است. دقیقاً این اجتماعی شدن تولید، و تصاحب و مالکیت خصوصی سرمایه دارانه است که در آغاز پیدائی نظام تولیدی سرمایه داری باعث رشد سریع تولید و گسترش سرمایه داری در شاخه های مختلف تولید می شود، و درست رشد همین تضاد است که تصاحب خصوصی را به مانعی در مقابل تولید اجتماعی مبدل می کند، و درست همین اجتماعی شدن تولید و تجمع و تمرکز تولید و نیز گسترش وسایل حمل و نقل، ارتباطات، اطلاعات و غیره است که زمینه را برای تولید سوسیالیستی فراهم می کند.

در فرمولی که «جوهر سرمایه داری» از یک سو «کالا بودن نیروی کار» و از سوی دیگر «مالکیت طبقه سرمایه دار بر وسایل تولید»

ارزیابی می شود در بهترین حالت **کارگر منفرد** (فروشنده نیروی کار) در مقابل **سرمایه دار منفرد** قرار می گیرد، چون کل قضیه در اینجا در خرید و فروش نیروی کار که امری بین یک فروشنده و یک خریدار است خلاصه می شود. اما این به هیچ وجه کل واقعیت **تولید سرمایه داری** نیست، هرچند در عمل خرید و فروش نیروی کار، کارگر منفرد با سرمایه دار منفرد روبروست، اما در **خود عمل تولید** (که خرید و فروش نیروی کار فقط جزئی از آن است) با کار اجتماعی تولید کنندگان - چه در سطح کارگاه و کارخانه و چه در سطح رشته های مختلف تولیدی و تاثیر آنها بر هم (تقسیم کار اجتماعی و نه کارگاهی) - روبروئیم. روند واقعی تولید روند رویارویی کارگر منفرد با سرمایه دار منفرد نیست بلکه روند رویارویی یک **هیأت اجتماعی** (مولدان مستقیم که به صورت دسته جمعی تولید می کنند) با **هیأت اجتماعی دیگر** (صاحبان و مالکان خصوصی وسایل تولید و شرایط کار)، رویارویی **عینی طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار** است. تنها نداشتن وسایل تولید و اجبار به فروش نیروی کار نیست که کارگران را در یک صف و سرمایه داران را در صف مقابل آنان قرار می دهد، بلکه علاوه بر آن، خود روند تولید اجتماعی سرمایه دارانه این تقابل را به وجود می آورد. یعنی تولید اجتماعی سرمایه دارانه و تصاحب خصوصی به اتفاق، این دو

طبقه اجتماعی را که بیانگر تولید اجتماعی و تصاحب خصوصی هستند رو در روی هم قرار می دهند. فرد کارگر مجبور است با کارگران دیگر کار کند، تقسیم کار، رشد تکنیک، نوع وسایل تولید و غیره امکان کار فردی و مستقل را هرچه کمتر و کمتر می کنند، رشته های صنعت و خدمات هرچه بیشتر به هم می پیوندد. در نتیجه کارگران یک رشته به رشته دیگر و یک کشور به کشور دیگر وابسته می شوند. همین وضع در مورد سرمایه داران نیز وجود دارد، سرمایه داران تنها به خاطر روابط تجاری با یکدیگر، تنها به دلیل وابستگی متقابل سرمایه ها به هم و داشتن سهام متقابل و مدیران مشترک، تنها به علت سیستم بانکی و اعتبارات که همه آنان را به هم مربوط می سازد نیست که یک هیأت اجتماعی واحد را تشکیل می دهند بلکه همچنین و بیش از همه برای حفظ و تداوم تصاحب شرایط تولید و محصولات آن و در تقابل یکپارچه با طبقه کارگر است که یک طبقه اجتماعی اند، و این به رغم همه رقابت های شدید بین آنها و مترصد فرصت بودن برای بلعیدن یکدیگر، تحقق می یابد. اجتماعی بودن تولید سرمایه داری و تصاحب خصوصی وسایل و شرایط تولید و محصولات آن مبنای همه قوانین و روندهای تولید سرمایه داری و اقتصاد آن به طور کلی است: قانون ارزش، رقابت، روند یکسان شدن مزدها، روند یکسان شدن نرخ سود، گرایش کاهشی نرخ سود،

روندهای مختلف انباشت و به ویژه ارتش ذخیره صنعتی و تأثیرات آن در دیگر روندهای سرمایه داری، بحران های سرمایه داری و سرانجام روند فروپاشی نظام سرمایه داری، همگی ناشی از اجتماعی بودن تولید سرمایه داری و تصاحب خصوصی وسائل و شرایط تولید و محصولات آن است.

عیب مهم دیگر فرمولی که «جوهر سرمایه داری» را از یک سو «کالا بودن نیروی کار» و از سوی دیگر «مالکیت طبقه سرمایه دار بر وسایل تولید» ارزیابی می کند این است که از آن نمی توان چیزی درباره یک خصلت بسیار مهم دیگر جامعه سرمایه داری یعنی هرج و مرج تولید اجتماعی استنتاج کرد؛ در بهترین حالت می توان در مورد بیکاری و ارتش ذخیره صنعتی چیزی از آن بیرون کشید اما درباره آنارشی تولید سرمایه داری در فرمول «جوهر سرمایه داری» که در بالا آمد چیزی وجود ندارد. اما از تعریف سرمایه به مثابه یک رابطه اجتماعی که در بالا به تفصیل توضیح داده شد می توان به تضاد اساسی سرمایه داری یعنی تضاد بین تولید اجتماعی و تصاحب خصوصی رسید. این تضاد خود از یک سو به شکل تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی، و از سوی دیگر به صورت تضاد بین تولید سازمان یافته در کارخانه های مجزا و هرج و مرج تولید در سطح اجتماعی تظاهر می یابد.

درک از سرمایه و نظام سرمایه داری در همان حال زمینه را برای درک یک رشته ویژگی های اساسی تولید سوسیالیستی که باید جانشین تولید سرمایه داری شود فراهم می کند. بدین سان براساس چنین درکی از سرمایه داری می توان به درک زیر از سوسیالیسم نزدیک شد: سوسیالیسم همچون تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد و متحد با مالکیت اجتماعی وسایل تولید و مدیریت کارگری یا مدیریت مولدان مستقیم. در حالی که از دیدگاهی که جوهر سرمایه داری را از یک سو کالا بودن نیروی کار و از سوی دیگر مالکیت طبقه سرمایه دار بر وسایل تولید ارزیابی می کند صرفاً «لغو مالکیت خصوصی بر وسائل کار و تولید و تبدیل آن به دارائی جامعه» به عنوان «محور اساسی انقلاب کمونیستی» مطرح می شود و چنین درکی نه به توضیح ضرورت برنامه ریزی و تنظیم اجتماعی تولید، تصاحب مولدان آزاد و متحد می پردازد و نه به ضرورت مدیریت کارگری یا مدیریت مولدان مستقیم. روشن است که مالکیت اجتماعی وسائل تولید در نبود برنامه اجتماعاً تنظیم شده، در نبود اتحاد مولدان آزاد که بتوانند وسائل تولیدی را که مالکیت آن متعلق به جامعه است مورد بهره برداری قرار دهند، و در نبود مدیریت کارگری نمی تواند مالکیت واقعاً اجتماعی باقی خواهد ماند و نمی تواند تولیدی غیر از تولید سرمایه داری به ارمغان آورد.

۵۲۰۰	۵۶۱۷۲۹۰	۱۸۷۲۴۳	۱۸
۵۵۰۰	۵۷۱۰۵۰۰	۱۹۰۳۵۰	۱۹
۵۷۰۰	۵۸۰۳۸۰۰	۱۹۳۴۶۰	۲۰

جدول مزد طرح هماهنگ طبقه بندی مشاغل شرکت های خدماتی، پشتیبانی و فنی مهندسی در مورد کارگران با قرارداد موقت (محدود) برای اجرا در سال ۱۳۹۲ به شرح این جدول است.

همان گونه که در جدول فوق دیده می شود و نیز با توجه به حداقل مزد اسمی کارگران برای سال ۹۲ (۴۷۸ هزار و ۱۲۵ تومان) و مقایسه آن با رقم رسمی تورم که برای سال ۹۱ حدود ۳۱ درصد اعلام شده است و هزینه متوسط ماهانه يك خانوار شهری در سال ۱۳۹۱ که رقمی بالغ بر ۱۸۷۸۱۴۷ تومان در ماه برآورد می گردد، و بسیاری داده های دیگر (مثلاً در زمینه مقایسه مزدها با خط فقر) نشان دهنده این است که تا چه حد وحشتناکی سطح عمومی مزدها در ایران پائین است و شدت استثمار کارگران ایران تا چه اندازه بالا است. پس هنگامی که ما از استثمار مطلق کارگران (و در نتیجه فقر مطلق کارگران یعنی روند فقیرتر شدن طبقه کارگر نه تنها نسبت به طبقات دارا بلکه حتی نسبت به گذشته خود این طبقه) حرف می زنیم، تنها از يك حقیقت انکار ناپذیر و تکان دهنده پرده برداشته ایم.

حتی کارشناسان اقتصادی رژیم نیز از این واقعیت که دیگر قابل کتمان کردن نیست با

تحمیل مزد حداقل به کارگران انتخاب بد یا بدترین انتخاب؟

شیده رخ فروز

به گزارش جنوب نیوز، با مشخص شدن جدول افزایش حداقل دستمزد سال ۹۲ کارگران و شاغلان بخش خدمات کشور، هر کارگر خدماتی در سال جاری روزانه حداقل ۱۶ هزار و ۲۳۷ تومان و حداکثر ۱۹ هزار و ۳۴۶ تومان دریافت خواهد کرد که در مجموع برای هر ماه حداقل ۴۸۷ هزار و ۱۲۵ تومان و حداکثر ۵۸۰ هزار و ۳۸۰ تومان در ۲۰ گروه شغلی محاسبه شده است.

گروه	مزد شغل (روزانه) - ریال	مزد ماهانه - ریال	پایه سنواتی روزانه - ریال
۱	۱۶۲۳۷۵	۴۸۷۱۲۵۰	۳۰۰۰
۲	۱۶۳۱۵۲	۴۸۹۴۵۶۰	۳۱۰۰
۳	۱۶۳۹۲۸	۴۹۱۷۸۴۰	۳۲۰۰
۴	۱۶۴۷۰۶	۴۹۴۱۱۸۰	۳۳۰۰
۵	۱۶۵۴۸۵	۴۹۶۴۵۵۰	۳۴۰۰
۶	۱۶۶۵۱۹	۴۹۹۵۵۷۰	۳۵۰۰
۷	۱۶۷۵۵۵	۵۰۲۶۶۵۰	۳۶۰۰
۸	۱۶۸۵۹۲	۵۰۵۷۷۶۰	۳۷۰۰
۹	۱۶۹۸۸۷	۵۰۹۶۶۱۰	۳۸۰۰
۱۰	۱۷۱۱۸۳	۵۱۳۵۴۹۰	۳۹۰۰
۱۱	۱۷۲۷۳۶	۵۱۸۲۰۸۰	۴۰۰۰
۱۲	۱۷۴۲۹۱	۵۲۲۸۷۳۰	۴۱۰۰
۱۳	۱۷۵۸۴۶	۵۲۷۵۳۸۰	۴۳۰۰
۱۴	۱۷۷۹۱۶	۵۳۳۷۴۸۰	۴۵۰۰
۱۵	۱۷۹۹۸۷	۵۳۹۹۶۱۰	۴۷۰۰
۱۶	۱۸۲۰۶۵	۵۴۶۱۹۵۰	۴۹۰۰
۱۷	۱۸۴۶۵۲	۵۵۳۹۵۶۰	۵۱۰۰

عنوان "کارگر ارزان و کاهش سهم نیروی کار در بهای کالا" سخن می گویند: "در حالی که دولت افزایش ۲۵ درصدی حداقل مزد را به عنوان "خبری خوش" مطرح کرده است، کارشناسان اقتصادی از کاهش هزینه نیروی انسانی در قیمت تمام شده کالا خبر می دهند. به این ترتیب بر خلاف تبلیغات رسانه های دولتی این خبر دست کم برای کارگران "خوش" نخواهد بود. در شرایطی که روز به روز کالاها در حال گران تر شدن اند، ارزان شدن نیروی کار خبری خوش است؟ به گزارش ایلنا، کاهش ۶/۷ درصدی دستمزد نیروی کار به نسبت نرخ تورم رسمی به دلیل افزایش نرخ کالای تولیدی همگام با تورم، باعث شده تا سهم هزینه نیروی انسانی در قیمت تمام شده کالا در قیاس با سایر هزینه های تولید کاهش یابد. به این ترتیب مجموع سهم هزینه کارگر از جمله دستمزد از نرخ ۱۳ تا ۱۵ درصد به حدود ۱۰ درصد قیمت تمام شده کالا کاهش یافته است." (اعتماد- ۹۱/۱۲/۲۶)

از سوی دیگر شورای عالی کار در تعیین حداقل دستمزد آگاهانه بر سایر موارد مرتبط با مزد کارگران با بی اعتنائی چشم فرو بسته است، حق مسکن از سال ۱۳۸۴ برابر با ۱۰ هزار تومان بوده که برای سال آتی هم تغییری نکرده است، در حالی که هزینه مسکن رشد صعودی سرسام آوری را طی نموده و بخش اعظم کارگران و اقشار آسیب پذیر جامعه با

اجاره های کمرشکن مسکن مواجه اند. اعتراض و واکنش شدید جامعه کارگری و فعالین نسبت به اعلام حداقل مزد سال ۹۲ (که حتی خلاف قانون نیم بند کار رژیم و ماده ۴۱ آن بود)، نمایندگان به اصطلاح کارگری (وابسته) در شورای عالی کار را به میدان کشاند تا کارگران را به دنبال نخود سیاه بفرستند: "ما تلاش کردیم که مزد عادلانه باشد ولی همانگونه که نمایندگان کارگری می دانند بهتر است کارگران نیز بدانند که شورای عالی کار يك شورای ترکیبی است و با حضور نمایندگان دولت و کارفرما تشکیل جلسه می دهد و ما در تعیین حداقل دستمزد امسال بین بد و بدتر قرار گرفتیم و مصوبه حداقل مزد امضاء شد. ... نباید موضوع دستمزد کارگران در مسیر سیاسی بیفتد و از این طریق کار را دنبال کرد ... دستمزد امسال مغایر با مولفه های ماده ۴۱ قانون کار تعیین شده است اما به جای پرداختن این مباحث در رسانه ها می توان کار را از طریق مراجع قانونی دنبال کرد." (آفتاب - ۹۲/۱/۲۱) این حضرات که بیشر می را از حد گذرانده اند، سرنوشت زندگی و معیشت میلیونها کارگر و خانوار کارگری را در حالی در دست گرفته اند تا منتی به سر طبقه کارگر ایران نهاده و بین "بد و بدتر" انتخاب نمایند! واقعاً خسته نباشید! پس از آن هم با تهدید و ارباب تکلیف کارگران را روشن نموده اند که قضیه را بودار و سیاسی نکنید و دلتان را به يك

مرجع قانونی دیگر مانند مرجع قانونی شورای عالی کار خوش نمایید تا پیگیر اعتراضات شما باشد! اما کارگران به روشنی و به تجربه دریافته اند که بین منافع سرمایه داران و مدیران با مصالح سیاسی حکومت ها، احکام دادگاهها و سرکوبی که نیروهای نظامی و انتظامی انجام می دهند، پیوند نزدیک دیده می شود: در نظام سرمایه داری دستگاه دولتی، یعنی مجموعه نیروهای اجرائی، قانونگذاری و قضائی، همواره در خدمت سرمایه داران قرار دارد و سرکوبگر کارگران است. مبارزه کارگران برای بهبود شرائط اقتصادی و اجتماعی، یا حتی برای دفاع از سطح موجود زندگی و جلوگیری از وخامت بیشتر، با سد حکومت، نیروهای سرکوبگر آن، دستگاه های قانونگذاری و قضائی آن روبرو می گردد، یعنی جنبه سیاسی به خود می گیرد. پس کارگران نمی توانند از مبارزه سیاسی اجتناب کنند، آنان باید بدانند که از سیاست گریزی نیست. بنابراین به حکم ضرورت آنان باید با چشم انداز سیاسی، یعنی با سیاست خود، وارد مبارزه شوند، چون در غیر این صورت مجبور خواهند بود دنباله رو سیاست طبقات دیگر و یا آلت دست آنها در مبارزات و بده بستنهایشان گردند.